

گفتار نهم

چگونه بار دیگر کشا کس آفاز یافت؟

در این گفتار سخن رانده میشود از « آشوب میدان توپخانه » و از داستانهای دیگر که پس از آن رخ داد تا پیشامد بباران دارالشوری

چنانکه گفته ایم کشتن عباس آفا اتابك را ترسی در دلهای درباریان بدخواهیهای سعد پدید آورد ، و در نتیجه این ترس بود که آن آرامش سه ماهه رخ الدوله و امیر بهادر داد . ولی چون داستان اتابك کهن گردید ، « و يك فدایی » دیگری و دیگران که گمان میرفت پدید نیامد کم ترس از دلها بیرون رفت ،

و محمد علیمیرزا و درباریان و دیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغاز کردند ؛ در این هنگام گذشته از شاپشال و امیر بهادر و اقبال الدوله و مجلل السلطان و دیگران که کرد شاه را گرفته او را به استادگی در برابر مجلس دلیرتر میکردانیدند ، سعدالدوله نیز یکی از دشمنان بزرگ مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی می جست .

اینمرد از هنگامی که از مجلس کناره جست ، با مشروطه دشمنی نشان میداد . ولی چون وزیر خارجه گردید و کارکنان آزادیخواه آن وزارتخانه او را نپذیرفتند کینه او با مجلس و مشروطه بیشتر گردید و در کوششهایی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشاری بیشتر نمود .

ازدیر باز این سخن در زبانها میبود که سعدالدوله و امیر بهادر نشستهای نهانی برپا میکنند و بزبان مشروطه نیرنگها میریزند ، گفته میشد حاجی شیخ فضل الله نوری ، و بلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نیز با آنان همراه میباشند . این گفتگو در مجلس نیز بمیان آمد و نام سعدالدوله آشکاره برده شد .

چنانکه گفتیم کمیسیون مجلس سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم گردانید ، و محمد علیمیرزا آنرا بروی خود نیاورده رنجشی ننمود ، و پس از این کم گردانیدن بود که او بمجلس رفت و در آنجا سوگند خورد . لیکن در این هنگام که سعدالدوله و همدستان او بکار پرداختند این کم گردانیدن را يك دستاویز نیکی برای خود دانسته بسودجویی از آن برخاستند . بدینسان که باسترداران (قاطرچیان) و شترداران و

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

فراشان و سرایداران و دیگر اینگونه کارکنان کسم ارج دربار چنین وانمودند که مجلس سالانه آنان را بریده است و محمد علی میرزا را بان واداشتند که از پرداختن پول بانان سرباز زند. درحالی که آن سبصد و هشتاد هزار تومان از جاهای دیگری بریده شده و به سالانه آنان هیچ پیوستگی نمیداشت.

با این سخن آندسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی و خود مردان ناتراشیده و دژ آگاهی می بودند، بدشمنی با مشروطه و مجلس برانگیختند. اینان بدسته بندی پرداخته باینسو و آنسو میرفتند و بمشروطه و مجلس دشنام میدادند. هرچه گفته میشد که از شما چیزی کاسته نشده نمی نمایید، یکروز هم بخانه ناصرالمک رفتند. بیشتر می بیش از اندازه نمودند. تیولداران و دیگران که از مشروطه رنجیده بودند باد پائش اینها میزدند.

از آنسوی سعدالدوله و عمدستان اوشبها باهم نشسته نیرنگها می ریختند. حاج شیخ فضل الله و سید علی یزدی و بنیاد گزاران و انجمن قنوت و نیز هر یکی نشستهایی بر پا مینمودند و بگفتگو میپرداختند. روی هم رفته يك جنبش نهانی بزبان مشروطه در میان بود، و چند دسته باهم میکوشیدند.

در این میان محمد علی میرزا نمایندگان را از مجلس بدربار خواست و چند تنی، که یکی از آنان حاجی سید نصرالله میبود، به آنجا رفتند. محمد علی میرزا نخست گفتاری را بده سپس و دستخط و درباری را که از پیش نوشته و آماده گردانیده بود به یکی از درباریان دستور داد که بخواند. خواستش از گفته و نوشته دو چیز میبود: یکی آنکه مجلس از مرز خود میگذرد و بکارهای دولت با قوه مجریه در می آید. دیگری اینکه انجمن ها که بر اوانی بنیاد یافته مایه آشوب پاینخت میباشند. میگفت از روی قانون اساسی مجلس باید تنها قانون گزار و بکار دیگری نیردازد. ولی این مجلس با بند آن، نمیباشد. انجمنها نیز آسایش و ایمنی شهر را بهم میزنند و بهمه کارها از سیاسی و دولتی در می آیند. اگر اینها برای نگهداری مجلس است من خود سوکند خورده ام و آن را نکه خواهم داشت.

پیدا است که این سخنان را که رویه قانونی میداشت سعدالدوله یاد داده، و خواستشان این بود که آزاد بخوانان را بنام قانون دست بندند و این ایرادها بیکبار بیجا نمی بود. زیرا نا پوشیده نیست که مجلس تنها بقانون گذاری بس نکرده بکارهای دولت یا قسوه مجریه نیز در می آید. ولی این از راه ناچاری میبود. زیرا دولت تا نمیتوانست از کار باز میبایستاد و پروای قانون نمینمود، و مجلس ناچار شده بفشار و سختگیری میپرداخت. گذشته از آنکه این مجلس نخستین مجلس و خود بنیاد گزار مشروطه و قانون میبود که نمی توانست بر رفتار ساده دیگر مجلسها بس کند. بویژه در برابر یکدولتی که سر رشته دار آن محمد علی میرزا میبود. آن گفته شاه جز عنوان نیرنگ نمیداشت و خود نیز میدانست که مجلس بکار ناچاری بر نخواست است.

اما انجمنها راستست که اینها در هر پیشامدی جنب و جوش مینمودند، و برخی از آنها بسیار بیمایه بوده جز مایه آشوب نتوانستندی بود، از آنسوی چنانکه خواهیم دید در روز سختی کاری نیز از دست آنها بر نیامد، با اینحال خود پشتیبانی برای مجلس شمرده میشدند و بهر حال بایستی باشند. آزاد بخوانان تهران راهی بهتر از این برای کوششهای خود نیافته این را برگزیده بودند. بهر حال در چنان هنگام شورش گله از آنها بیجامی بود.

این گفتگو روز چهارشنبه پنجم آذر (۲۰ شوال) بود. شاه گفته های خود را با این سخن پایان رسانید: شما هم بروید در این سه چهار روزه مذاکرات لازمه نموده رای خودتان را تا روز یکشنبه بیاپید و اطلاع دهید.

فردا پنجشنبه در مجلس گفتگو از این زمینه بمیان آمد و دستخط شاه خوانده شد. نمایندگان سخنان بسیاری گفتند، در این زمینه که مجلس جز به پایای خود نپرداخته و از مرز خود نگذشته. انجمنها نیز مایه آشوبی نمی باشند، چنانکه آشوبهای بسیاری در همین تهران رخ داده که انجمنها در هیچیکسی از آنها دست نداشته اند. از اینگونه سخنان بسیاری رانده بان شدند که پاسخی نوشته بشاه بفرستند. سپس در نشسته های دیگر همین گفتگو را دنبال کردند و سرانجام پاسخی نوشتند، در این زمینه که مجلس هیچگاه پا از مرز خود بیرون ننهاده. این دولتست که باید مرزی برای خود شناسد و جلو کار مجلس را نگیرد.

اما انجمنها از روی قانون اساسی آزاد است، ولی هر گاه بقانونی نمودند باید دولت جلو گیرد. این نامه را نوشته بادست نمایندگان بدربار فرستادند. از دربار بار دیگر نر می و دورویی نموده چنین گفته بودند: خواست ما آرامش و سامان کشور و آسایش مردم است و آرزو ما خواست دیگری نمی داریم. بدینسان پرده کشی نموده بودند.



۱۵۴ پ

مؤتمن الملك

(یکی از نمایندگان دوره یکم)

سست کاریهای
مجلس

لیکن با اینحال راستی پوشیده نمانده ، پیدا میبود که يك نقشه بیم آوری در میان میدارند ، و هر زمان نشانه دیگری پدیدار میگردد . از جمله در این روزها شاه بامیر بهادر عنوان « کشیکچی باشی » داد ، بی آنکه وزیر جنگ آگاه گردد ، و او نیز از آذربایجان هفتصد تن سواره به تهران طلبید ، آن بی پروایی بوزیر جنگ ، و این طلبیدن سوار ، هر یکی نشان دیگری از بدخواهی و کوششهای بدخواهانه دربار میبود .

فرستادن قزاق و سواره بساوجبلاغ ، که بفرمانفرما نوید داده بودند بیکبار در کنار مانده ، بجای آن در هر کجا که یکی از هواداران دربار میبود دستور میفرستادند که مردم را باشوب برانگیزد . شیخ محمود ورامینی که از دیر باز بدشمنی بمشروطه برخاسته و در آنجا بنام شده بود شاه « خلعت » برایش فرستاد . در همان روزها کاغذی بدست وزیران افتاد که گفته میشد با خط خود شاه بوده ، که به تنگابن برای پسران سپهدار نوشته و بانان دستور داده که مردم را باشوب برانگیزند . رویهمرفته در هیچ جا از راهزنی و دزدی جلو نمی گرفتند ، و چنانکه در جای خود خواهیم آورد در همین روزها بود که نایب حسین کاشانی فرصت بدست آورده بگردد آوردن پیروان و همدستان پرداخت .

یکی از نویسندگان اروپایی که این هنگام در تهران میزیسنه این داستان را نوشته چنین میگوید : « آنچه بیک اروپایی شگفت می نماید آنست که با نبودن هیچگونه جلوگیری ، نه خون ریخته میشد و نه آشفتگی در کارها رخ می داد . مردم بیکبار خود سر میبودند . ولی آسایش و ایمنی نیز بحال خود میبود . اگر چنین حالی در یکی از کشورهای اروپا رخدادی سراسر کشور بخون آغشته شدی ، و آتش و شمشیر همه چیز را از میان برداشتی ، (۱)

شگفتنتر آنکه در برابر آمادگیها و دشمنیها که از دربار و هواداران آن پدیدار میشد ، مجلس جز بی پروایی نشان نمیداد و برای جلوگیری بر نمیخواست . با آنکه در یکی از نشست های نهانی مجلس در این زمینه سخن بمیان آمد و ناصرالملک که سر وزیر میبود ، پرده بر راستی نکشیده آشکاره گفت میداند که در نهان کوششهایی بزبان مجلس کرده میشود . آن سواره خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بآمادگی دربار میبود در مجلس نیز گفتگو از آن بمیان آمد و برخی نمایندگان آنرا دستاویز گرفته بسختان تندی برخاستند . لیکن بهمان تندگویی بس کرده بیاد نیاوردند که باید در پی چاره جلوگیری باشند .

مجلس توانستی آزادیخواهان را بخردن تفنگ و افزار جنگ و دارد ، و یا از

شهرهای دیگر تفنگچی بخواد ، و بهرحال بسیج نیرو کند . توانستی محمدعلیمیرزا را بنام سوگند شکنی از پادشاهی بردارد . و بایک کار دلیرانه نقشه های او را از هنایش اندازد ، چنانکه همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمدعلیمیرزا را دست بسته گردانید .

در این هنگام ظل السلطان در تهران ، در آرزوی تاج و تخت میزیست ، و در آنراه برخی کوششهای نهانی مینمود (چنانکه روزنامه تمدن را بنوشتن گفتار در باره خود بر می انگیزد) . مجلس توانستی او را همدست خود گرداند و برخ محمدعلیمیرزا کشد و بدینسان دست و پای او را بندد .

ولی بهیچیک از این راهها بر نخاست ورشته را بدست پیشامدها سپرد . بگفته برخی از خودشان ، میخواستند کار را باستمدیدگی از پیش برند و نیازی به بسیج نیرو نمیدیدند . این يك اندیشه خامی می بود که در دل های برخی از پیشروان جا میداشت . چون از نخست همیشه کار را با جوش و جنب و شور و خروش پیش برده بودند ، این دستاویزی بسایشان داده میخواستند جز از آن راه بکاری نپردازند .

بدتر از همه آنکه در همان روزها انجمن های تهران در یکجا گرد آمده ، پس از گفتگو بشاه نامه ای فرستاده در آن خواستار شدند که سعدالدوله و امیر بهادر را از دربار بیرون گرداند ، و چنین نوشتند که اگر بیرون نکنند خودتوده بکار خواهند برخاست . سپس نیز همین انجمنها هر روز در مدرسه سپهسالار گرد آمده ملك المتکلمین و سید جمال گفتار هامیراندند و از شاه و دربار بد گوییها میکردند ، و بنام « ملت ایران » پیامها بوی میفرستادند . همه اینها را میکردند و هیچگاه بیادشان نمی افتاد که بنیرو نیز نیاز میدارند . توگفتی هیچ نمی فهمند که شاه اگر بخواد آنان را بازور تفنگ از هم پراکند و مجلس را از ریشه کند . توگفتی چنین چیزی را باور نمیکردند . در اینجاست که باید گفت بسیار خام میبودند .

شگفتنتر آنکه چه مجلس و چه این انجمنها ، باری آگاهی بشهرها نمی فرستادند و از آنها یاری نمی طلبیدند . همانا از خام اندیشی نیازی نمیدیدند ، و همان جوش و جنب و شور و خروش خود را برای جلوگیری از دربار بسنده می پنداشتند .

حال بدینسان پیش میرفت ، تا روز شنبه بیست و دوم آذرماه (۸ ذی القعدة) کابینه ناصرالملک ، که آشوب را نزدیک دیده از آن دوری میخواست ، از کار کناره گرفت و چگونگی را بشاه آگاهی داد ، و خواهیم دید که فردای آنروز چه غوغایی برخاست .

این نمونه ای از رفتار ناصر الملک میباشد . اینمرد همین اندازه میخواست که با آزادیخواهان دشمنی ننماید و آنانرا نرنجاند و بیش از این همراهی نشان نمیداد . مردیکه در انگلستان درس خوانده و معنی راست مشروطه و سود های آنرا میدانست ، جدایی میانه آن با خود کامپی نمی گذاشت ، و کمترین دل بستگی بمشروطه ننموده کمترین

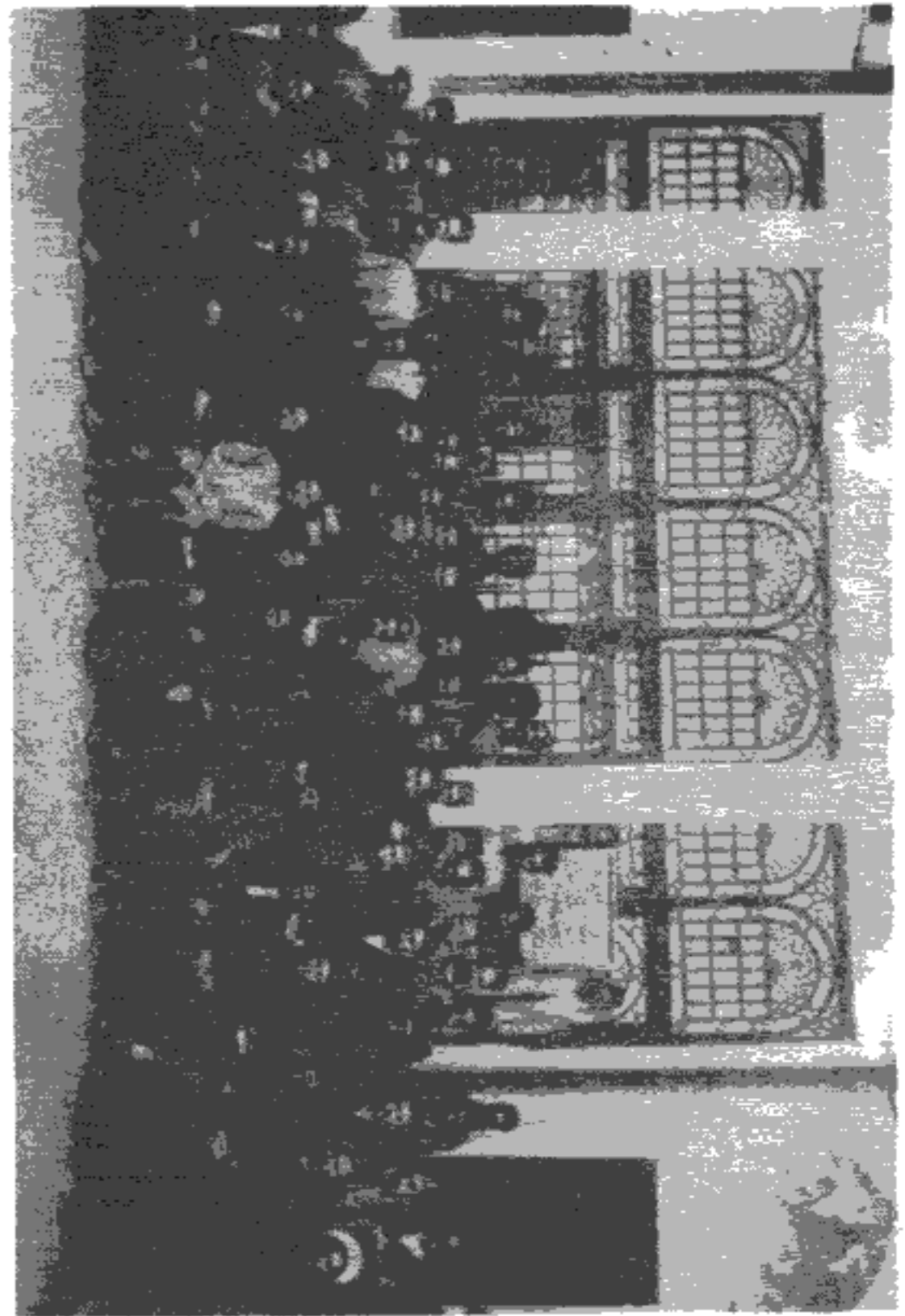
زیان را در راه آن بخود هموار نمی گردانید . با اینحال مردم ارجی باو و مانند گانش میگزاردند و آنانرا دلسوز کشور و توده می شماردند .

چنانکه گفتیم بدخواهان بسیج افزار میگردند ، و چون پایان یافت روزیکشنبه بیست و سوم آذرماه (۹ ذی القعدة) بکار برخاستند .
تاختن بمجلس و آغاز آشوب
 امروز آفتاب تازه برآمده بود که دسته ای از اوباشان سنگلج به پیشروی مقتدر نظام ، و گروهی از بیسرها و سامانان چاله میدان بسردستگی صنیع حضرت ، هر کدام از کوی خود راه افتاده رو بسوی مسجد سهسالار روانه شدند ، و چون از خیابانها گذشته به آنجا رسیدند دو دسته بهم پیوسته یکی گردیدند .

چنانکه گفته ایم در این روزها مدرسه سهسالار جایگاه انجمنها میبود که روزها در آن گرد میآمدند . امروز نیز انبوهی از باشندگان آنها در مدرسه میبودند ، و چون این دو دسته در آمدند دانستند که از سوی بدخواهان فرستاده شده اند ، لیکن پروا ننمودند . اما اینان چون زمانی بودند و بیاسودند ، ناگهان بهیاهو برخاستند و بمجلس و مشروطه دشنامها سرودند ، و با این هاپهوی و عربده از مدرسه بیرون آمده رو بسوی مجلس نهادند . مجلسیان دربرویشان بستند ، و اینان رسیده چند گلوله بدر زدند ، سپس سنگ باران پرداختند . ولی چون یکی دوتن از مجاهدان با تفنگ بالای مناره ها رفته شلیک آغاز کردند ایستادگی نیارسته همچنان عربده کمان و دشنام دهان باز گشتند و رو به میدان توپخانه نهادند .

زیرا در میدان توپخانه استرداران و شترداران و زنبورکچیان و فرایشان و توپچیان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیر بهادر و دیگران که گروه بس انبوهی میبودند ، گرد آمده چادرهای دولتی را می افراشتند ، و آشپزخانه بزرگی برپا میگردانیدند . این نقشه محمد علمیرزا میبود که با دست اینان مجلس و مشروطه را براندازد . از اینرو میدان توپخانه را کانونی برای خود میگردانیدند . از آنسوی در نتیجه هیاهو بازارها بسته و دشمنان مشروطه از هر سو رو بمیدان آورده باینان می پیوستند . استرداران و شترداران نا تراشیده دژ آگاه ، و اوباشان سنگلج و چالمیدان ، و دینداران عسائی تیره درون بهم آمیخته ؛ با يك شادی و جوش و خروش میآمدند و میرفتند ، و پیای دشنام و نفرین بمشروطه و آزادی از دهان بیرون میریختند . سپس چون چادرها افراشته گردید و دستگاه سامانی گرفت سید محمد یزدی و سید اکبر شاه و دیگران از روضه خوانان و واعظان ، بمنبر رفته بشیوه خودشان بسخن پرداختند و از نکوهش و بدگویی بمشروطه باز نایستادند . گویا این جمله ها از همان روز بزبانها افتاد ؛ « ما دین نبی خواهیم ، مشروطه نمی - خواهیم » .

اینان در اینحال ، در دربار و مجلس نیز کارهایی رخ میداد . در دربار امیر بهادر



پ ۱۵۵

این پیکره نشان میدهد جشن دبستانهای تبریز را که در حیاط انجمن با بودن اجلال الملک (و دیگران گرفته شده . این پیکره در آغازهای سال ۱۲۸۷ برداشته شده .)

بفیروزی خود بالیده از اینسو بآنسو میشتافتند ، سعدالدوله پاشا از همسکالی و راعنمای بی باز نمی‌ایستاد . امروز لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق نیز در دربار دیده می‌شد . قزاقان را که گفته بودند بساوجبلاغ فرستند برای امروز در تهران نگه داشته بدستاوین جلوگیری از آشوب ، در میان توپخانه پیاسپانی گزاردند .

امادرمجلس ، چنانکه گفتیم هیچگونه آمادگی در میان نمی‌بود . با اینحال نمایندگان ایستادگی و پافشاری نمودند . بدینسان که شادروانان بهبهانی و احتشام السلطنه و دیگران که برای کارهای کمیسیون به بهارستان آمده بودند ، از پیشآمد نترسیده پراکنده نشدند . دیگران نیز از بیرون بآنجا شناخته همگاری نمودند . همچنین آزادبخواهان از دور و نزدیک آهنگ آنجا کردند . چنانکه بدخواهان مشروطه در میدان توپخانه گرد می‌آمدند نیکخواهان نیز در بهارستان و مدرسه سهسالار گرد آمدند . این رفتار مجلس دایرانه و بخردانه میبود .

یکی از نمایندگان آذربایجان (همانا مستشارالدوله) داستان آنروز مجلس را نوشته و بتوریز فرستاده که در روزنامه انجمن بچاپ رسیده و ما اینک بخشی از آنرا در اینجا میآوریم :

« صبح یکشنبه ... زودتر از هرروز وارد مجلس شدم دیدم رئیس و چند نفر از رجال دولت مثل معین الدوله و غیره در آنجا هستند آقای آقا سید عبدالله هم تشریف آوردند »
 « معلوم شد در مسجد سهسالار مرحوم که در اتصال مجلس است از انجمنها جمعیتی در کار »
 « جمع شدن هستند و صنایع حضرت و مقتدر نظام هم بآنجا آمده با جمعیت خود در جای »
 « مخصوص از حیاطهای مسجد حاضرند رئیس محض اینکه از فتنه و فساد جلوگیری کرده »
 « باشد علاءالدوله و معین الدوله برادرش را پی جمعی از محترمین فرستاده ظل السلطان »
 « بمناسبت قرب منزل حاضر شده و رفته اند عند الملك و نایب السلطنه را بیاوردند که »
 « پیغامی از طرف مجلس باعلیحضرت هماپونسی ببرند آقای آقا سید عبدالله که در آن »
 « دقیقه صنایع حضرت را یکی از خبرخواهان و طرفداران خود فرض میکردند کسی را »
 « فرستادند او را از مسجد بحضور آقا آوردند . »

« آن خبیث آمد و آقا را فریب داد که من برای مدافعه مجلس آمده ام از سوء - »
 « قصدی که مقتدر نظام دارد با سایرین و لسی همینکه بیرون رفت بفاصله ده دقیقه در »
 « خوابان بیرون مجلس هنگامه و غوغایی بلند شد و متعاقب آن غوغا هجوم اراذل و اوپاش »
 « بدرمجلس و شایک تفنگ و طپانچه بدرمجلس . »

« معلوم است درحالتیکه در تمام مجلس سه تفنگ سرباز بی تفنگ و جمعی قزاق ، »
 « بی تفنگ با چند نفر وکیل بی خیال و آقای آقا سید عبدالله و چند نفر از محترمین باشند »
 « وقوع چنین سوء قصد و جسارتی علی الفلله چه انقلاب و هرج و مرجی تولید میکند فوراً »
 « درمجلس را بستند و حاضرین بفکر مدافعه برخاستند ... از طرف حاضرین انجمنها که »

« درمجلس بودند گویا فقط دو سه نفر بسا تفنگ در روی سنگرهای مسجد و مناره ها »
 « قبل از وقت حاضر شده بودند يك تفنگ که از طرف آنها خالی شد جمعیت در مجلس را »
 « متفرق ساخت و »

« اراذل و اوپاش »
 « جسارت خودداری »
 « در دربار مجلس »
 « نکرده هیاهوکنان »
 « و بمشروطیت بد - »
 « گویا نیرو بمیدان »
 « توپخانه نهادند... »
 « هر دقیقه قصد هجوم »
 « بمجلس در افواه و »
 « اذهان جاری و با »
 « تلفن هر آن خبر »
 « موحشه میرسید. از »
 « این طرف چهار »
 « تفنگدار به تهیه لوازم »
 « مدافعه مسارعت »
 « کردند ابتدا خاطر من »
 « و مباد که هشت قبضه »
 « تفنگ بسا قدری »
 « تفنگ که تهیه کردیم »
 « تصور کردیم که »



پ ۱۵۶

حاجی ملك المتكلمين

« قشون سلم و تور هم با ما برابری نمیتوانند فوراً تفنگهای بی تفنگ سربازان را پر »
 « کرده ببرج و باروی مسجد فرستادیم جوانان غیور از انجمن آذربایجان خصوصاً »
 « حاضر و مسلح شدند خلاصه آن روز را با تمامی قوا بطوریکه هر دقیقه را قیمتی بود »
 « پس گران و هر آنی را اضطرابی فراهم جهد بلبغ کرده هر جا آدمی و اسلحه که »
 « سراغ میشد فرستاده حاضر میکردند بقسمیکه تا غروب بیست قبضه تفنگ مهیاشد . »
 « لیکن مجلس باز هم شیوه خام خود را بکار میبرد . احتشام السلطنه »
 « میکوشید که یکی از ظل السلطان یا کامران میرزا را بفرستادگی »
 « بنزد شاه فرستد ، و از پیشامد آشوب گله کند و جلوگیری از آن »
 « را خواستار گردد . در این حال نیز از دلگرمی و امیدمندی بسخن »

پافشاری مجلس و پایداری آن

دست برنمیداشت. ظل السلطان و دیگران آنرا نپذیرفتند و احتشام السلطنه ناچار مانده دوبرادر خود علاءالدوله و معینالدوله را فرستاد، و اینان چون بجلو شاه رسیدند محمد علی میرزا دشنامها شمرده دستور داد علاءالدوله را بفلك بسته چوب بسیار زدند (۱) و سپس هردو را بدست قزاقها سپرده روانه مازندران گردانید.

این آگاهی چون بمجلس رسید آزادخواهان بشور و خروش برخاستند. احتشام السلطنه با يك سنگینی بآرام گردانیدن آنان کوشید، و یکرشته سخنان نیکی سرود. در همان هنگام آگاهی رسید که شاه ناصرالملک را باز داشته. ناصرالملک و وزیران که دبروزکناره جویی نمودند شاه از آنان خشمناک گردیده، و این بود امروز آنان را بدربارخواست. ناصرالملک بیبانه ناخوشی از رفتن باز مایستاد، ولی سرانجام ناگزیر گردید و رفت. محمد علی میرزا باونیز دشنامها داده دستور چوب زدن داد. سپس گفت او را دراطاق حاجبالدوله بازدارند. همچنین بوزیران دیگر پرخاش و تندید بسیار نمود ولی آنانرا باز نداشت. (۲)

ناصرالملک چون هوا خواه مشروطه شمرده میشد آزادخواهان از این نیز افسرده گردیدند. کسانی باز نافهمی نشان داده پیشنهاد کردند که چندتن از علمای نمایندگان را برگزیده برای اتمام حجت، بدربار فرستند. از اینروش تنرا، که یکی از آنان حاجی امامجمعه خویی بود، برگزیده روانه گردانیدند. ولی اینان بنزد محمد علی میرزا راه نیافته باز گردیدند.

در این هنگام چون روزپایان میرسید، کسانی از آزادخواهان پیشنهاد کردند که نمایندگان و دیگران شب را بخانه های خود نرفته و در بهارستان بسر برند، و بسیاری از ایشان بخروش برخاسته بنمایندگان گفتند: ما از شما جدا نخواهیم گردید. این يك اندیشه بسیار بخردانه میبود و نمایندگان آنرا پذیرفتند. اگر آنشب نمایندگان بخانه های خود رفتندی چه بسا شبانه دستگیر شدند.

آنشب را همگی در بهارستان ماندند و توانگران از خانه های خود خوراك خواستند و چندان فراوان آوردند که بهمگی داده شد. به گفته جبل المتین بیست هزارتن مردم میبودند که همگی شام خوردند. از آنسوی دسته ای از جوانان، که به گفته جبل المتین به

(۱) چنانکه گفته ایم علاءالدوله در زمان فرمانروایی خود در تهران سیدقندی را بفلك بسته چوب زده بود که یکی از انگیزه های جنبش مشروطه آن داستان شمرده میشود. و اکنون بدینسان کیفر از دست محمد علی میرزا می یافت. این علاءالدوله بمشروطه دل بستگی نمیداشت ولی چون اینزمان بیکار، و برادرش احتشام السلطنه رئیس مجلس میبود بامشروطه خواهان همراهی می نمود. معینالدوله نیز همین حال را میداشت.

(۲) ناصرالملک بیش از چند ساعتی در بازداشت نماند که سفیر انگلیس بنزد محمد علی میرزا رفته، بنام اینکه اودرانگلستان درس خوانده و دارای فلان نشان از دولت انگلیس میباشد، رهایش گردانید. و او بهیچي نپرداخته فردایش نهرانرا گزارده آهنگ اروپا کرد.

چهارهزارتن میرسیدند پاسبانی را بگردن گرفته همه شب را بیدار ماندند و از پای نشستند. امشب برای اینان یکشب بیم انگیزی بود. زیرا چنانکه گفتیم بیست تفنگ بیشتر نمیداشتند، و اگر از سوی اوباشان تاختی روی دادی دانسته نیست کار بکجا کشیدی. شکفت است که محمد علی میرزا در آن روز و شب دستور تاختن بمجلس را نداده.

اما بدخواهان، آنان نیز شب را در توپخانه بسر دادند. لیکن آنان ایمن و دل آسوده میبودند. زیرا گذشته از آنکه خود يك گروه بس انبوهی میبودند و بسیاری از آنان تپانچه و تفنگ همراه میداشتند، دسته هایی از قزاق و سرباز، با توپها در پیرامون آنها پاسبانی مینمودند. در اینجا نیز دیکهای پلو بر سرباز و خوراك فراوان میبود. در بیشتر چادرها دستگاہ باده خواری برپا و با سرگرمی و بیخودی بسر میبردند گاهی نیز کسانی تیربهاو شلیک میکردند.

فردا دوشنبه انبوهی در مجلس دیگر فزونتر گردید. مردم دسته دسته رو بآنجا آوردند. بهارستان و مدرسه سهسالار پر گردیده گروهی نیز در جلوخان مجلس ایستادند. انجمنها در مدرسه جا گرفته هر یکی اطاقی را برای خود برگزیدند. نیز شماره تفنگها بیشتر گردیده تفنگداران در پشت بامها و بر سر مناره ها و خانه های پیرامون سنکر بستند.

نیز کمیسیونها برای جنگ و خواربار برگزیدند و رشته را بدست آنها سپردند. در این روز درفش بزرگ مجلس را بر سردر آفراشته، يك پارچه سفیدی نیز بنام آسایش خواهی بروی آن کشیدند. چون نشست مجلس آغاز یافت، باز گفتگوی فرستاده فرستادن را بمیان آورده، همان شش تن دیروزی را با نوشته ای از سوی مجلس بار دیگر روانه گردانیدند. مردم که در بهارستان و جلوخان و مدرسه انبوه میبودند جوش و خروش از خود نشان میدادند و کسانی بآنان گفتارها میراندند.

پس از نیمروز، آن شش تن همراه عضدالملک، بازگشته از شاه نوشته آوردند، در این زمینه که انجمنها بهم خورد و نمایندگان پراکنده گردند، تا شاه نیز اوباشان را پراکنده گرداند، و پس از آن نشسته روبه ای بکارها دهند. میخواست بدینسان نیروی مشروطه خواهان را از میان برد، و بآنان چیره گردد.

شکفت است که کسانی از نمایندگان پیشنهاد میکردند که خواهی شاه پذیرفته شود: چنین میگفتند: «حسب الامر خوبست اطاعت شود تا فتنه و فساد مرتفع گردد». دیگران آنرا نمیپذیرفتند. چنین نهادند که در کمیسیونی گفتگو شود، و این کمیسیون يك اندیشه بیخردانه ای بیرون داد، بدینسان که انجمنها بهم خورد و نمایندگان شهرابخانه های خود رفته فردا باز آیند. ولی چون این سخن بمردم گفته شد خرسندی ندادند و چنین گفتند: «مانه خود بخانه همامان رویم و نه شما را گزاریم».

این نمونه ایست که در این مجلس چه کسان بی ارجمی میبودند. مردان پست نهاد بجان خود ترسیده، و آنگاه چنین عنوان مینمودند: «ما همیشه با مظلومی قدم زده حقوق

مشروع خود را طلب نموده ایم و هیچ وقت راضی با انقلاب و اغتشاش نیستیم ، شما شب را بخانه های خود روید مانیر میرویم ، اگر سالم ماندیم فردا دوباره باز میآییم . این افسانه « مظلومی » دستاویزی برای آنان شده بود . جای سپاس است که در میان توده انبوه از اینگونه بی ار جان کم میبودند .

بهر حال دوباره دل بپا فشاری نهادند و برای شب با مادگی هایی پرداختند . محمد علی میرزا بخواست خود نتوانست رسید .



پ ۱۵۷

لیاخوف

پیوستن ملایان باوباشان

از آنسوی اوباشان امروز بخانه های حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی و سید علی یزدی و ملامحمد آملی و دیگر ملایان ریخته ، هریکی را خواه ناخواه ، بمیدان توپخانه آوردند ، چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل الله وسیدعلی آقا خود در نهان همدست بدخواهان میبودند ، و ملامحمد آملی و بسیاری دیگران از نخست دشمنی با مشروطه مینمودند ، و این يك پرده کشی میبود که خودشان بمیدان نیابند و اوباشان رفته آنان را بیاورند . همان روز بهبهانی کس بنزد حاجی شیخ فضل الله فرستاده او را بمجلس خواند . حاجی شیخ فضل الله بهانه آورده نیامد ، و بقران سوگند خورد که بمیدان نیز نرود . لیکن اندکی نگذشت که اوباشان آمدند و او را با خود بردند .

محمد علی میرزا و این ملایان میخواستند و انمایند که ماکاری نمیداریم و این مردماند که مشروطه را نمیخواهند و از آن بیزاری مینمایند ، نویسنده حاجی شیخ فضل الله که داستان را برای پسر او در نجف نوشته چنین میگوید : « آمدند بخانه حضرت حجة الاسلام آقا ... ایشان هر قدر ابا و امتناع نمودند از اینکه تشریف ببرند مردم قناعت نکردند ایشان را بهر نحوی بود بدوش کشیدند تا وسط دالان بردند بواسطه ازدحام و هجوم مردم حضرت حجة الاسلام ضعف کردند در وسط دالان مدتی توقف نمودند تا حال ایشان بجا آمد با کمال کسراحت بردند در میدان توپخانه محلی که آقایان دیگر نیز اجتماع داشتند ... » .

از حاجی میرزا ابوطالب نیز نامه ای در دست است که بیرادر خود در زنجان فرستاده و در آنجا در پاسخ خورده گیران چنین می نویسد : « بلی در میدان توپخانه که يك ساعت و چیزی در آنجا بودم زیاده از هزار نفر معمم ، و از علمای معروف تهران اینها می بودند جناب آخوند ملامحمد آملی ، جناب سلطان العلماء طهرانی ، جناب آقا سید ابراهیم قزوینی ، جناب حاجی شیخ عیسی چالمیدانی ، جناب حاجی شیخ فضل الله ، جناب آقا سیدعلی ، جناب آقا سید مهدی امام و رئیس مسجد نوریه ، جناب آقا سید محمد ولد آقا سیدعلی اکبر دیگر از قبیل جناب آقایی علی اکبر بروجردی و آخوند ملامحمد پیشماز و ائمه جماعت و مدرسین و طلاب و سادات همان قدرها که عرض شد چطور میشود که تمام آنها اشرار شدند و فلان راشی و مرتشی و فلان سفیه عامی از اخیار سبحان الذی لا تنقضی عجایب ملکه . »

این حاجی میرزا ابوطالب چنانکه از نوشته اش پیداست ، نیز از بدخواهان مشروطه می بود ، ولی خود مرد با فهم و دوران دیشی بشمار میرفت ، و می توان باور کرد که بدخواه خود بمیدان توپخانه نرفته . ولی درباره حاجی شیخ فضل الله و دیگران باور کردنی نیست . زیرا در این هنگام معنی مشروطه روشن گردیده و این ملایان دانسته بودند که با دستکاه ایشان ، بلکه پاکیش شیعی ، سازشی در میان نیست . از اینرو انبوه آنان بر انداختن مشروطه را از درون دل خواستار میبودند .

بهر حال با پیوستن این ملایان بیدخواهان دستگاه آنان ارج دیگر یافت ، و آشوب بار دیگر رویه کشاکش مشروطه و کیش گرفت . سید محمد یزدی یا سید اکبر شاه بمنبر رفته می گفت : « زنا بکن ، دزدی بکن ، آدم بکش ، اما نزدیک این مجلس مسرو ، ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ، اوباشان پیاپی آواز بهم انداخته میگفتند : « مشروطه نمی - خواهیم ، ما دین نبی خواهیم ، جهودان را که بخانه هاشان ریخته و بسا زور بمیدان آورده بودند ، بآنان نیز این جمله را یاد میدادند ، و چون آنان جمله دوم را نمیگفتند ، پشت گردنی میزدند . هر کسی را که کلاه ماهوت کوتاه بسر و سرداری بتن می دیدند مشروطه خواه شماره بازاریش می پرداختند و جیب و بغلش را تهی میکردانیدند . کم کم به بیباکی افزوده هر کسی را از رهگذریان می یافتند عبا و کلاهش را می ربودند و دست بچیب و کیسه اش می بردند . با دستور پیشوایان خود بداره روزنامه ریخته آنها را تاراج می کردند و تابلوها را آورده در میان میدان آتش میزدند . بدینسان روز را پایان می رسانیدند .

شب سه شنبه باز هردوسو در جایگاه خود ماندند . در مجلس چنانکه گفته ایم امشب را تفنگچیان بیشتر می بودند . جوانان بفرآوانی بیاسپانی پرداخته و در آن سرما و شب دراز از پا نشستند . در میدان نیز بدخواهان در چادرها نشسته ملایان در یکسو و اوباشان در سوی دیگری بسر میبردند .

فردا سه شنبه انبوهی در بهارستان و پیرامونهای آن بیشتر گردید . پایداری دوروزه مجلس بمردم دل داده بآنجا می کشانید . امروز شماره تفنگها نیز بیشتر گردیده بصدها رسید ، و از صدها بهزارها انجامید ، چنانکه هنگام شام دو هزار و هفتصد تفنگ می داشتند . امروز کارکنان تلگرافخانه ، و همچنین کارکنان و آگون شهری و راه آهن عبدالعظیم ، دست از کار برداشته بنام همدردی بمجلس آمدند . ولی احتشام السلطنه آنان را باز گردانید که بکارهای خود پردازند . از هر باره شکوه و نیروی آزادیخواهان رو بفرزونی می بود ، لیکن مجلس باز هم دست از کار خنک خود بر نمیداشت . زیرا امروز ، بنام ستمدیدی و دادخواهی و اینکه پیرامونیان شاه او را به بیمان شکنی واداشته اند ، نوشته ای نوشته سفارت خانه ها و نمایندگان سیاسی فرستادند و از دولتهای اروپا « معاونت معنوی » خواستار شدند .

اما بدخواهان ، آنان نیز امروز به نیرو افزودند ، زیرا بکدسته بزرگی از ورامین با شیخ محمود ورامینی بآنان پیوستند که برای ایشان چادرهای جداگانه آفرشته دستگاه باده خواری جداگانه درچیدند . درصورت اسرافیل می نویسد که یکی از سردستانان ایشان فریاد زده می گفت : « مجلس را خراب می کنیم و قالبهای آنجا را میدهم پالان الاغهای ورامین کنند .

سید محمد یزدی و اکبرشاه و دیگران امروز هم بمنبر رفته نکوهش و بدگویی

بسیار از مشروطه می کردند ، نویسنده حاجی شیخ فضل الله در نامه اش به پسر اومی نویسد : مردم بارها میخواستند بمجلس تازند و آنجا را بهم زنند ، و سید محمد یزدی و دیگران همین را آرزو می کردند . لیکن حاجی شیخ فضل الله خرسندی نمیداد و از آنان جلو نمی گرفت . می باید گفت : این سخن نیمش راست و نیمش دروغست . این راستست که سید محمد و دیگران ویرانی مجلس را میخواستند و مردم نیز آماده ریختن بانجامی بودند ، ولی از محمد علمیرزا دستور نمی یافتند نه اینکه حاجی شیخ فضل الله جلو می گرفت . محمد علمیرزا از یکسو این آشوب را برانگیخته ، و از سوی دیگر سودجویی از آن



نمیخواست ، و همچنین دودل می ایستاد ، گفته میشد سعدالدوله گفته دوتوپ؛ سر بهارستان فرستاده و با بمباران مجلس را پراکنده سازند ، ولی محمد علی میرزا با آن خرسندی نمی داد و میتوان گفت که از برانداختن مشروطه سالك می داشت و آشکاره با آن دلیری نمی نمود .

امروز در میدان توپخانه خون نیز ریخته گردید . میرزا عنایت **آدمکشی در میدان توپخانه** نام جوان زنجانی که بمیان ایشان رفته ، همچون دیگران ، گوش بپاوه بافیهای سید محمد یزدی میداد ، با دست او باشان تکه تکه گردید . انگیزه داستان روشن نیست . میدانیان می گفتند : نخست او تیر انداخت و بکبفر آن بود که کشته گردید ، ولی مشروطه خواهان این را نپذیرفته اورا بیکباره ستم دیده و بیگناه می شماردند . نویسنده حاجی شیخ فضل الله چنین می نویسد: « عصریوم یازدهم سید محمد آقا بالای منبر بود و میدان توپخانه پر بود از مردم از هر قبیل خود این بنده نیز پای منبر ایستاده بودم یکنفر از بین زنها بلند شد و شلول بیرون آورده بطرف سید که روی منبر ایستاده بود دست او را گرفتند . با اینکه دست او را گرفته بودند سه تیر بطرف سید خالی کرد ولی بسید نخورد طولی نکشید که این شخص را مردم با قداره پاره پاره کردند و جسد او را بدرخت میدان مشق آویزان کردند در بین اینکه مردم مشغول باین شخص بودند ، از طرف دیگر مجلس شخصی شش لول توی این جمعیت خالی کرد اورا عقب کردند او خود را باطاق حاجی سید علی آقا انداخت مردم عقب کردند حاجی سید علی آقا نگذاشت باو صدمه بزنند . امروز بلوا خیلی بزرگ شد . گفتند یکنفر دیگر نیز کشته شد ولی صدق و کذبش معلوم نشد . بهر حال این خبر بحضرت حجة الاسلام رسید ایشان فرستادند جنازه مقتول را از درخت پایین آورده و اورا دفن نمودند .

حاجی میرزا ابوطالب نیز در آن نامه اش می نویسد : « اما قتل نفس که نوشته است (گویا یکی از روزنامه ها) بنده در آن روز نبودم دو نفر در مجمع تیر خالی کرده بودند یکی سر باز خورده بود که گویا هردو را کشتند . یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته تیری بجانب آقا سید علی خالی کرده بود نخورده بود زنها او را گرفته بودند و مردم اورا کشته بودند من در خانه جناب آخوند ملا محمد . . . بودم وضو می گرفتم صدای دو تیر را شنیدم عقب تیر شلیک تفنگ شد . هر کس را فرستادم از ترس نرفت هایهوی بلند شد بعد معلوم شد اینطور بوده است . محاربی را کشته اند . این قتل نفس محترم شده ، **اللعنة الله علی الکاذبین** »

این نوشته های ایشانست . ولی باسانی نتوان باور کرد ، بویژه با ناسازگاری که در میان دو نوشته میباشد . از آنسوی چنانکه خواهیم آورد ، در باز پرس و رسیدگی که از صنیع حضرت و همدرستان او کرده شد ، دانسته گردید انگیزه کشته شدن میرزا

عنایت جز بد نهادی او باشان نبوده . همانا اینها را برای پاسخگویی بخبرده گبران ساخته اند .

در روزنامه جبل المتین می نویسد : میرزا عنایت هفتصد تومان اسکناس با خود میداشت که در میان او باشان از جیبش در آورده به بفلش گذاشت و آنان این را دیدند ، نیز ساعت او و زنجیرش از زر می بود ، و اینها او باشان را بکشتن او واداشت . می نویسد : نخست با رولور باو تاخته چند تیری زدند و سپس با قداره زخمهای بسیار رساندند ، و چون او بیجان افتاد پسر نقیب پیش آمده و دیگران را بکنار رانده چنین گفت : « ای حضرات مسلمانان شاهد باشید و در نزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم ، این را گفت و با کارد چشم آن جوان را کند . سپس او را از درخت آویختند که هر یکی از او باشان قداره ای باومی زدند .

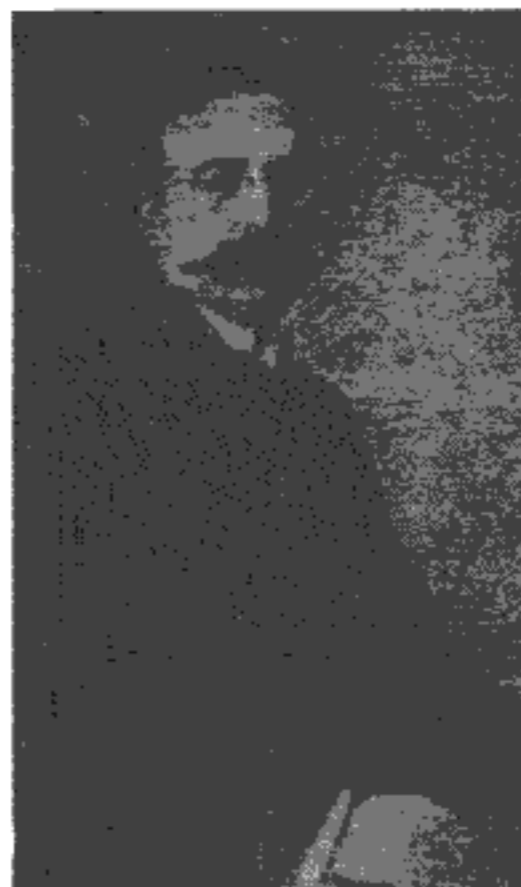
هم در این روز به علی آقا نام صراف زخمهایی زدند که تا دبری در بستر می خوابید . نیز اسمعیل نام شاگرد درزی را تا لاله زار دنبال نموده از پشت سر زخمهای کاری رسانیدند .

عصر امروز تلگرافهای شهرها رسیدن گرفت ، و چنانکه یاد خواهیم کرد این تلگرافها بیش از هر چیزی ، مایه ترس محمد علی میرزا گردید .

روز چهارشنبه باز هردو سو در جای خود می بودند . امروز انجمن عبدالعظیم با گروهی بیاری مجلس آمد ، و بگفته جبل المتین سه چهار هزار نفر همه مسلح و مکمل ، می بودند . همچنین از شمیران و شهریار و دیگر پیرامونهای تهران تفنگچپانی آمدند . تلگرافها از شهرها پیایی می رسید ، و محمد علی میرزا ناگزیر گردید که آشتی خواهد ، و از اینرو امروز نظام السلطنه مسافری را که پیر مردی می بود پسر وزیر بر گزید که کابینه بر پا گرداند ، و چون وزیران بر گزیده شدند شاه نظام السلطنه و آنان را وا داشت که با مجلس بگفتگوی آشتی پردازند ، و چون مجلس با همه چیرگی که این زمان یافته بود از شیوه ناستوده خود دست بر نمیداشت ، و همچنان خواستار آشتی و آرامش می بود ، آن شش تن که از روز نخست بر گزیده شده بودند ، روانه دربار شدند که با وزیران گفتگو آغاز کنند . مجلس چند چیز میخواست : ۱ - سعدالدوله از تهران بیرون رانده شود ۲ - امیر بهادر از کشیکچی باشیکری برکنار و دستش از کارهای دولتی کوتاه گردد ۳ - با او باشان که بر سر مجلس آمده و یا دستگاه توپخانه رادر چیده اند کیفر داده شود ۴ - دو یست تن سپاهی برای نگهبانی مجلس (از جوانانی که در آن چند روز بیاسبانی مجلس پرداخته بودند) پدید آورده شود ۵ - علاوه الدوله و معین الدوله به تهران باز گردند .

این گفتگو آغاز شده ، ولی دستگاه میدان توپخانه همچنین بر پا می بود ، مگر او باشان بزشتکاری های گذشته نمی پرداختند . روز پنجشنبه اینان چادر های خود را فرو

آوردند و مردم را پراکنده گردانیده ملایان خود با اوباشان بدربار پناه بردند که شب آدینه را در آنجا می بودند. ولی روز آدینه را دوباره بازگشته در میدان اچادرا فراشتند، و یازگروهی را بر سر خود گرد آوردند. انگیزه این رفتن و بازگشتن آن بوده که چون تلگرافهای تبریز بسر بازان آذربایجانسی رسید، و آنان را از پشتیبانی به بد خواهان بازگردانید (چنانکه آن تلگرافها را خواهیم آورد)، و از آنسوی محمد علی میرزا نیروی ایستادگی را از دست داده باشتاب باشتی میکوشید، ملایان و اوباشان ماندن خود را در میدان بیم آور دیده بدربار پناهندند. لیکن از آنسوی وزیران بودن آنان را با گفتگوی آشتی که در میان



پ ۱۵۹

میبود ناسازگار یافته بماند نشان در آنجا خرسندی ندادند، و این بود تا گزیر مانده دوباره بازگشتند، و خواهیم دید که با چه رسوایی دوباره از اینجا رفتند.

روز یکشنبه که در تهران آشوب برخاست محمد علی میرزا دستور داد که شهرها آگاهی دادند، که چون کابینه بهم خورده هر کس از فرمانروایان هر سخنی دارد بکسره بخود شاه رساند، نیز دستور داد که تلگرافخانه ها آگاهی از آشوب بهیچ شهری نرسانند، گویا همانروز نخست بهیجانی و طباطبایی تلگراف کوناه پایین را بتلگرافخانه فرستادند که همه شهرها رسانده شود:

«مفسدین اقدام بمخالفت، دولت درصدد خلف عهد.»

همچنین نمایندگان آذربایجان تلگراف پایین را فرستادند:

«انجمن ملی تبریز مجلس مبعوثان و مشروطه در مخاطره، امیر بهادر جنگ وسعد والدوله در تصور قتل و غلبه بمجلس مبعوثان و وکلاء اقدام علاج فوق العاده لازم.» ولی همانا این تلگرافها رسانده نشد. چیزیکه هست چون در تلگرافخانه

بیشتر کارکنان هواخواه مشروطه میبودند، پنهانی از چگونگی آگاهی شهرها دادند. این بود نخست قزوین چگونگی را دانسته، سپس رشت و تبریز آگاهی یافتند و شهرهای دیگر نیز آگاهی رسانیدند. در همه این شهرها مشروطه خواهان بجوش و خروش برخاسته تلگرافهای همدردی فرستادند، و در بسیاری از آنها باندیشه یاور فرستادن به تهران افتادند.

لیکن انجمن تبریز، برای چاره بیک کار بخردانه برخاست و آن اینکه بهمداستانی سران مجاهدان (بلکه براهنمایی آنان)، محمد علی میرزا را بعنوان اینکه سوگند خود را شکسته، از پادشاهی ابردشت و این کار را در زمان تهران، بخود محمد علی میرزا و بدارالشوری آگاهی داد، و از آن سوی سران آزادی در تلگرافخانه نشسته همه شهرهای رشت و قزوین و اسپهان و یزد و شیراز و مشهد و خوی و ارومیه و دیگر جاها تلگراف کرده خواستار گردیدند که در این باره همداستان گردند و هم - آوازی نمایند.

اینکار نتیجه بسیار نیک و زودی داد زیرا از همه شهرها این خواهش را پذیرفتند، و از همه آنها تلگراف بیزاری از پادشاهی محمد علی میرزا، بخود او و بدارالشوری فرستاده گردید. از دارالشوری درخواست میشد که جانسی او را برگزینند.

این تلگرافها که از روز سه شنبه رسیدن گرفت در محمد علی میرزا سخت هتایید. بویژه تلگرافهای بیزاری از شاهی او، که سخت بیمناکش گردانید، و چنانکه گفتیم در نتیجه این تلگرافها بود که روز چهارشنبه کابینه را برپا و وزیران را بگفتگو با مجلس و به میانگیری برانگیخت، و چون انجمن تبریز پافشاری نشان میداد و تلگرافهایی هم میرسید، محمد علی میرزا از در زبونی آمده دست بدامن نمایندگان روس و انگلیس زده آنان را نیز بمیانگیری واداشت.

آنچه بیم محمد علی میرزا را بیشتر میگردانید، این بود که ظل السلطان از دیر باز بآرزوی تاج و تخت افتاده، و چنانکه از کتاب آبی برمیآید، در این باره با نمایندگان روس و انگلیس گفتگو نیز می داشته است. محمد علی میرزا میترسید در این هنگام او پیش افتد و بهمدستی با پیشروان آزادی بیادشاهی رسد. در حالیکه آزادخواهان از ظل السلطان خشنود نمی بودند و گمان آنکه بیادشاهی او خرسندی دهند بسیار کم میرفت. نمایندگان روس و انگلیس می پنداشتند که میانه ظل السلطان و این پیشامدها بهم بستگی هست، در جاییکه نمیبود و آن گمان بنیادی نمیداشت.

بهر حال کار انجمن تبریز بسیار بجا بود، و انجمن بآن پس نکرده یکمشت دیگری بگردن خود کامگی نواخت، و آن اینکه همه سر دستگان آذربایجانی که بسا سرباز و سواره زبردست خود در تهران، و دلگرمی بیشتر محمد علی میرزا و امیر بهادر بآنان میبود تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست بدارالشوری بازکنند، خانه های آنان در

آذربایجان ویرانه ، و زنان و فرزندان شان را دستگیر خواهند گردانید .

این تلگراف نیز بجا افتاد ، و چنانکه دیدیم در نتیجه این بود که ملایان و اوپاشا از بازماندن در میدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و بدریسار پناهنده شدند ، لیکن محمدعلی میرزا چون میترسید نگهداری آنان در دربار نیارست ، و گفتیم که دوباره بمیدان باز گشتند . کنون رویه برخی تلگرافها را در پایین میآورم :

« از قزوین به تبریز (۱۳ ذوالحجّه) - حضور مبارک انجمن محترم مجاهدین ،
 « آذربایجان کثرالله امثالهم شیخ فضل الله باشباه تقیپش (؟) و بنحریک دولت میدان ،
 « توپخانه را گرفته بنیان مشروطیت متزلزل تمام طهران و قزوین تعطیل عمومی تلگرافخانه ،
 « طهران توقیف جان و کلاه در معرض تلف مجاهدین تا آخرین قطره خون حاضر بجنید ،
 « کار از دست میرود منتظر جواب انجمن مجاهدین قزوین . »

« از رشت به تبریز - حضور اعضای محترم انجمن نورت آذربایجان شیدالله ارکانه ،
 « ارکان دارالشوری در تزلزل حضور و کلاه طهران در تلگراف خانه غیر ممکن است ،
 « از طرف دولت اقدامات فوری و فوری میشود تعطیل عمومی شد و اقدامات مجدانه را حاضر ،
 « ثبات قدم لازم اجتماعین عامیون . »

« از تهران به تبریز - اساس مشروطیت متزلزل مجلس شورای ملی دوچار حملات ،
 « مستبدین پنجهزار تفنگدار از فداییان ملت پامهای مجلس را سنگر کرده متوقف ،
 « ادارات دولت و بازارها تعطیل عمومی طهران نمونه محشر از اطراف متصل مردم ،
 « بهواخواهی وارد میشوند حیات جان نثار که پنجره است متزلزل باقی نتیجه ،
 « کار را اطلاع میدهم (تقی زاده) . »

« از تبریز ب همه شهرها - شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالاً نقض عهد ،
 « ملت آذربایجان او را بجهت این خیانت از سلطنت خلع و به قناسل و نجف اطلاع شما هم ،
 « او را خلع و سفارت خانه ها را اطلاع دهید (انجمن ملی تبریز) . »

« از رشت ب همه شهرها - وکلای دارالشوری دچار مخاطرات لذا اهالی گیلان با ،
 « تمام قوای خود در شرف حرکت بطهران شما هم حرکت نموده و کلارا از مخاطرات برهانید ،
 « (انجمن ملی رشت) . »

« از تبریز بطهران - حضرت مستطاب آقای تقی زاده عجلتاً هزار مجاهد سواره ،
 « مسلح مکمل با استعداد کامل حاضر در حال عزیمت و فدا نمودن جان بیهمدار خودشان ،
 « هستند منتظر اجازه میباشد . طرفداران دارالشورای کبری . »

« از تبریز بطهران - بعموم صاحب منصبان سرباز و توپچی و سوار غیور آذربایجان ،
 « عرض مینمایم که ای هموطنان و ای برادران دینی دو سال است همه قسم سختی کشیده ،
 « اول پله مشروطه را قدم گذاشتیم و شماها رفته اید که ماها را آسوده دارید دیشب ،
 « خبر رسیده که چند نفر مستبد از خدا بیخبر دور اعلیحضرت را گرفته و شمارا آلت کار ،

« قرار داده اند که تفنگ برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید اولاً بدانید که اگر ،

« بمشروطه صدمه برسد ماها ،
 « آذربایجان را مجزی خواهیم نمود ،
 « و ثانیاً اهل و عیال و اولاد و اطفال ،
 « شماها کشته خواهند شد تا لثاً شماروی ،
 « خانه و زندگی نخواهید دید کمک ،
 « کردن شماها بمجلس مثل کمک ،
 « کردن با اولاد فاطمه علیه السلام است ،
 « و مخالفت شماها مثل مخالفت اولاد ،
 « معاویه است خودتان مختارید از ،
 « برای خاطر دو سه نفر که دور ،
 « اعلیحضرت را گرفته اند بمسلمانان ،
 « تفنگ انداختن و خانه خود را خراب ،
 « کردن ابداً صرفه نخواهید برد - انجمن ،
 « مجاهدین آذربایجان . »

« از رشت بتبریز - انجمن ،

« محترم اینکه اظهار فرموده ،

« بودید که تلگراف انجمن ، آقای محمد ابراهیم قفقایی (از آزادیخواهان تبریز)
 « مطابق با تلگراف و اقدامات ملت آذربایجان نیست آن تلگراف اول بود که مخابره ،
 « شده بود تلگراف عدیده شد صورت آخرین تلگراف عیناً درج میشود بمقام رفیع ،
 « مجلس مقدس اقدامات حیرت انگیز که از شاه مشهود شده مخالف با قواعد مشروطیت ،
 « و فصول قوانین اساسی در حقوق سلطنتی است سه روز بوده با هزاران جان کندن ،
 « اهالی را اسکات و دو تلگراف فوری بشاه عرض شده تا کنون جوابی نرسیده یکدفعه ،
 « تمام اهالی حاضر تلگرافخانه بکلمه واحده قسمی هیجان نموده تا کنون در گیلان ،
 « مشاهده نشده از وکلای خواسته اند عرض میکنم بموجب قانون مشروطیت که محمد ،
 « علیمیرزا خودش امضاء کرده و قسم یاد نموده حالاً مخالفت کرده باید بر سر سلطنت ،
 « متکی نباشد و ما ملت او را از سلطنت خلع و از ساحت شوری استدعا داریم عاجلاً ،
 « سلطانی مدین و بشارتش را تلگرافاً مخابره فرمایند . انجمن ملی گیلان . »

« از تبریز بتهران - جماعت سربازان فوج پنجم شقایق و سایر برادران من سی ،
 « سال است همقطاریم نان و نمک خورده ایم ماها مسلمانیم در راه برادری شما مینویسیم ،
 « دیروز انجمن مقدس تبریز بتهران و صاحب منصبان اطلاع داده دیشب هزار نفر مجاهد ،
 « مرا از خانام برداشته بیاسنج آوردند و بخانهای شما میبرند که اسامی سربازان مقیم ،



پ ۱۶۰

« در بار تهران راه بده یکی یکی بگویم و آنهازن و بچه شانرا آتش بزنند و میگویند »
 « سربازان بمجلس و ملت یاعی شده اند ملاحظه عیال و اطفال خودتان را کرده فوراً بر »
 « گردید که تلگرافاً حرکت شما را بتبریز خبر بدهند بمجاهدین امر شود مرا بر گردانند »
 « و الا من اسیرم و باید اسامی تمام سربازان آذربایجان را صورت بدهم و مجاهدان »
 « انتقام بکشند امروز هزار نفر مجاهد بطرف امر حرکت دادند که باتفاق انجمن امر »
 « مجاهدین آنجا را برداشته بخانه سواران قراجه داغی ابوابجمعی امیر بهادر تبریزند »
 « در خیال قتل وغارت خانه حاجی میرزا رفیع خان مباشر شاه هستند خانه اشرا آتش »
 « زدند کس و کار مفاخر الملك داروغه را کشتند شما هم تکلیف خودتانرا بدانید . »

« (اقبال لشکر) »

برای آنکه دانسته شود که این تلگرافها چه نتیجه ای دادودر شاه و پیرامونیناش چگونه نمایندگان را از کتاب آبی انگلیس در اینجا میآورم . در باره یکشنبه سیام آذر میگوید : « در اینمیان کار بس خطرناک گردید . انجمن تبریز فیروزانه خواست خود را ، درباره برانداختن شاه ، بهمه جارسانید ، و شهرهای بزرگ که مشروطه خواهی در آنها ریشه دوانیده همه بخروش برخاستند . از شیراز و اسپهان و کرمان و قزوین و مشهد ورشت تلگرافهای پیاپی رسید ، و همه میگفتند آماده ایم که دسته ای جنگجو بتهران روانه گردانیم . »

درباره سه شنبه دوم دیماه میگوید : « در نیمه های روز دانسته شد مشروطه خواهان خود را چیره دیده ، وخواسته اند این چیرگی را هرچه بیشتر گردانند و پاسپانان شاه را بیم داده اند که هرگاه دست از همراهی پاشاه بر ندارند زنان و کودکان ایشان گرفتار خواهند بود . بریکاد قزاق را هم بدینسان بیم داده اند و آشکاره گفتگو از کشتن شاه مینمایند . درباریان بسیار افسرده میبودند ، و شاه بجان خود میترسید و کسان و پرستارانش از وی دوری گزیده بودند و از هر سو گفته میشد شاه بیش از یک هفته زنده نخواهد ماند . »

درباره روز چهارشنبه سوم دیماه میگوید : « شاه از اندرون بیرون نیامد . در دوبار که وزیر مختار هولند پرک دیدن خواست که درباره بست نشینی سعدالدوله گفتگو کند بدستاورز بیماری پرک نداد . »

پیروزی آزادی
خواهان و پایان
آشوب

چنانکه گفتیم ، در اینمیان وزیران بایر گزیدگان مجلس تنها کرده گفتگوی آشتی را پیش می بردند . شاه زبون گردیده آنچه خواست مجلس می بود بیچون و چرا می پذیرفت ، و تنها بازماندن امیر بهادر را در کشیک چپباشیگری درخواست میکرد . از کتاب آبی برمی آید که یکی هم میخواست بیرون کردن برخی از نمایندگان را از مجلس بطلید ، ولی از ترس گفتن نیارسته . ترس وی چندان میبود که

از ملایان و اوباشان توپخانه نگهداری نیارست ، و روز شنبه فرستاد که دوباره چادرها را برچیدند ، و آنان که کارشان برسوایی کشیده روی رفتن بخانه های خود نمیداشتند ، در نزدیکی توپخانه درارک چند خانه ای باچاره گرفتند و با آنجا رفتند .

شاه بیکیار سپرانداخته سرفرود آورده بود . لیکن چون سران آزادی تبریز در تلگرافخانه نشسته ، از مجلس پاسخ درخواست خود را درباره برداشتن شاه میخواستند ، و از اینسوی تلگرافهای تبریز به سرکردگان آذربایجانی در آنان سخت هتایید ، که آشکاره بیزاری از هواداری شاه مینمودند ، و آنگاه با همه گفتگوی آشتی ، هنوز انجمنهای تهران از مدرسه سهسالار پراکنده نشده و بازارها باز نگردیده مردم نتیجه باز پسین را می بیوسیدند ، و پاد آواز در خواست تبریزیان بتهران افتاده در همه جا گفتگو از برداشتن شاه میرفت ، محمد علی میرزا بدست و پا افتاده بنکهداری خود میکوشید ، و چنانکه از کتاب آبی پیداست در این هنگام نمایندگان سیاسی روس و انگلیس پا بمیان گزاردند باز ماندن او را در پادشاهی میخواستند (همانا برای آنکه ریشه آشوب از ایران کنده نشود) ، و نامه ای در این باره ، بهمدستی مشیرالدوله نوشته بنزد رئیس مجلس فرستاده اند ، در نتیجه این کارها یکرشته از گفتگوها در پرده رخ داده ، و ما می بینیم که در نشست روز شنبه ۲۹ آذر (۱۵ ذی القعدة) که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه میرفته و برخی نمایندگان تندی مینموده اند تقی زاده بجلوگیری برخاسته و چنین گفته : « این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه در مجلس خصوصی گرفته و بهمه اطلاع داده میشود ، و سپس در نشست روز دیگر آگاهی داده شده که گفتگو بی پایان رسیده ، و شاه وهمچنین نمایندگان مجلس ، قرآن مهر کرده اند و پس از گفتن این ، وزیران نوین با قرآنیکه شاه در پشت آن با خط خود سوگند نامه نوشته بود ، بمجلس در آمده اند . اینست نخست آن سوگند نامه و سپس سوگند نامه نمایندگان که این نیز در پشت قرآن میبود خوانده شده ، و ما اینک آن سوگند نامه ها را در اینجا میآوریم .

سوگند نامه شاه :

« چون بواسطه انقلابی که این چند روز در تهران و سایر ولایات ایران واقع ، شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض و مخالفت ، از قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت باین ، کلام الله مجید قسم یاد می کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال ، مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را بهیچوجه غفلت نکنیم هر کسی برخلاف ، مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند ، در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط و قسمی که از وکلای ملت گرفته ایم ، مسئول خواهیم بود لیله هفده ذی قعدة ۱۳۲۵ »

سوگندنامه نمایندگان :

« در این موقع که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمد علیشاه قاجار خلدالله ملکه ،

« بواسطه بروز انقلابات برای دفع ،
 « سوء ظن عموم ملت بکلام الله مجید ،
 « قسم یاد فرموده اند ما و کلای ملت ،
 « امضا کنندگان ذیل نیز باین کلام الله ،
 « « مجید قسم یاد میکنیم مادامی که ،
 « « قوانین اساسی و حدود مشروطیت ،
 « « را اعلی حضرت اقدس همایونی ،
 « « حامی و معجری و نگهبان باشند ،
 « « بهیچوجه خیانت بااساس سلطنت ،
 « « ایشان نکنیم و حدود و حقوق پادشاه ،
 « « متبوع عادل خودمان را موافق ،
 « « قانون اساسی محفوظ و محترم ،
 « « بداریم و هرگاه مخالفت این عهد ،
 « « و قسم را بکنیم نزد خدا و رسول ،
 « « مسئول باشیم ۱۷ ذوالقعدة .»



پ ۱۶۱

معاذالسلطنه (از نمایندگان مجلس یکم)

« ۱۷ ذی القعدة ، نوشته میشود بکرازی میدارد . چنانکه از کتاب آبی بر می آید چنین
 نهاده بوده اند که شاه خود بمجلس بیاید و سوگند را در آنجا خورد ، و چون می پنداشته اند
 که آمدن او و کارهایش تا پس از هنگام شام خواهد کشید (چنانکه نشستهای خود مجلس ،
 از کوتاهی روز تا بشام و پس از آن کشیدی) تاریخ سوگند نامه ها را شب هفدهم
 گزارده اند ، لیکن سپس شاه از آمدن بمجلس ترسیده و سرباز زده ، از اینرو تنها به آوردن
 سوگندنامه بس کرده اند .

این نمونه دیگری از بی ارجی مجلس میباشد . بجای آنکه از پیش آمد بهره
 جوید و محمد علی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را بر اندازند ، و از آنسوی دست
 بیگانگان را از کشور کوتاه گرداند ، بدینسان افزار دست بیگانگان شده ، و این بدتر که
 آزادبخواهان را فریب داده و این کارها را در پرده انجام داده است .

بهر حال پس از خوانده شدن سوگندنامه ها ، وزیران نوین شناسانیده شدند بدینسان :

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، شاهزاده
 ظفر السلطنه وزیر جنگ ، قائم مقام وزیر تجارت ، مشیر الدوله وزیر خارجه ، صنیع الدوله
 وزیر علوم و فواید عامه ، مخیر السلطنه وزیر عدلیه .

پس از شناسانیدن اینها ، نمایندگان بیکرشته گفته های بیهوده و بی ارجی پرداختند .
 یکی از « ملت » سپاس گزارد ، و دیگری از « دولت » ستایش کرد ، و سومی الحمد لله -
 الذی هدانا لهذا ... خواند و با این سخنان مجلس بی پایان رسید ، و این شکفت که هیچ
 یادی از کاردایی آزادبخواهان تبریز ، و نامی از هوشیاری مشروطه خواهان قزوین و رشت
 بمیان نیامد .

همان شب یافردای آن مجلس تلگراف کوتاه پایین را به شهرها فرستاد :

« از نبات غیورانه بلاد نهایت تشکر حاصل اختلاف مرتفع شرایط و منویات ،
 « دارالشورای ملی حاصل تجدید قسم و حکمیت کلام الله مجید نهایت اطمینان حاصل پس ،
 « « مثل سابق هر کسی مشغول کار خود مرفه الحال باشند (دارالشورای کبری) ،
 « همچنین مشیر الدوله وزیر خارجه تلگراف پایین را بنمایندگان ایران در کشورهای
 بیگانه فرستاد :

« اختلافی که بین ملت و دولت حاصل شده بود بحمدالله تعالی بخوبی رفع شد ،
 « « که اعلیحضرت همایونی و مجلس شورای ملی بامضای قرآن مجید حفظ اساس مشروطیت ،
 « « را موافق قانون اساسی متعهد شدند اطمینان بعمل آمد کابینه جدید مشغول اصلاحات
 « شد - مشیر الدوله ،

چنانکه گفتیم در تبریز سران آزادی هر روز در تلگرافخانه
ایستادگی تبریز و می نشستند و از تهران پاسخ می طلبیدند و چون بر سخن خود
بیهودگی آن ایستادگی میداشتند بسیاری از مجاهدان آماده میکردیدند که
 اگر نیاز افتاد بتهران روند . روز دوشنبه باز اینان در تلگرافخانه
 می بودند که تلگرافی از حاجی میرزا آقا فرشی بیکی از کسانی رسید ، که در آن داستان
 آشتی و پایان یافتن آشوب را آگاهی میداد . سپس نیز تلگراف دارالشوری آمد (گشاده تر
 و درازتر از آنچه بدیگر شهرها فرستاده بودند) که پس از سپاسگزاری چگونگی را باز
 مینمود . تبریزیان از این تلگرافها خرسند نشدند . کسانی گفتند بهتر است نمایندگان را
 بتلگرافخانه خواسته گفتگو کنیم ، و ما اینک تلگرافهایی که در میان ایشان آمد و رفت
 کرده در پایین میآوریم .
 از تبریز بتهران :

« خدمت و کلای محترم آذربایجان ضاعف الله تعالی اقتدار هم دونفراز و کلای محترم ،
 « که رمزارند در تلگرافخانه خیلی زود حاضر شوند زیاده برده دقیقه معطل نخواهند شد .
 « « انجمن ایالتی آذربایجان ،

پاسخ از تهران :

« حاضر بعد از عرض سلام منتظر فرمایشات هستیم مستشار الدوله - حاجی میرزا - «
 آقا ابراهیم »

پاسخ از تبریز :

« بعد از عرض سلام تلگراف شورای ملی و رمز جناب انعالی رسید خواستیم حضوراً «
 مذاکره بشود فعلاً وضع حالیه چیست اطمینان بچه وسیله حاصل فرموده اید شرایط چه «
 چیز است ملت در سر کلمه که گفته اند ایستادگی دارند یکی دو کلمه رمز هم بفرمایید تا «
 معلوم شود جناب انعالی هستید . انجمن ایالتی آذربایجان »

پاسخ از تهران :

« وضع حالیه اینست که دیشب وزرا قرآنی را که شاه مهر کرده بود بمجلس «
 آوردند شرحی که از مجلس مسوده شده بود در پشت قرآن نوشته و مهر فرموده بودند «
 اصول شرایط این است رعایت و اجرای کامل قانون اساسی و اداره شدن تمامی دستجات «
 قشونی در وزارت جنگ و تبعید سمدالدوله و عدم دخالت امیر بهادر به مشاغل دولتی و «
 تنبیه اشرار و مجازات کسانی که محرك اشرار بودند تأسیس یک عده محفوظ (؟) مخصوص «
 برای مجلس و اعاده علاء الدوله و معین الدوله که اخراج شده بودند عجلتاً بملاحظات که «
 عقلاء تصویر میکنند شرایط اصلیه اینهاست البته در ضمن مطلب دیگر زیاد است از «
 دیروز جمعیت اشرار متفرق شده مشدیهها در محلی جمع شده و پشت سنگر هستند الواد معمم «
 در حیاطی توی ارك نشسته اند بازار قرار بود باز شود ولی مردم متفرق میشوند و اجرای «
 شرایط را میخواهند از هفتاد انجمن تهران نمایندگان در مسجد سپهسالار حاضر آقا بان «
 حجج الاسلام و وکلاء در مجلس مشغول تهیه اسباب اطمینان اهالی هستند در این دوروز «
 قرار است مجلس رسمی در دربار با حضور سفراء منعقد شده تحلیف مجدد رسماً بعمل آید . «
 حاجی میرزا آقا ابراهیم مستشار الدوله »

پاسخ از تبریز :

« با این تفصیل که تلگراف فرموده اید ما در بین المحذورین واقع شده ایم آنکه «
 ملت است متفق کلمه در اجری و انجام کلمه آخری ایستادگی دارند بهیچ عذری متقاعد «
 و اسکات نمیشوند و از آن طرف هم بیاره محذورات متعذر میشوید نمیدانیم تکلیف ما چه «
 چیز است . انجمن ایالتی آذربایجان »

پاسخ از تهران

« از مراتب حسیات غیورانه موکلین خود نهایت امتنان و امیدواری داریم ولی «
 با اعتماد اینکه در این مدت از جانفشانی و حسن خدمات این بندگان رضایت و اطمینان «
 داشته و دارنده همه آنها استدعا داریم به سلیقه و عقیده های مختلفه صلاح اندیشی ماوشما «
 را مختل نفرمایند مجلس مقدس نگهبان حقوق تمامی ایران است وقتی این چنین وظیفه مقدسه «

« و سنگین را میتواند بتمامه بموقع اجراء گزارد که عموم ملت صوابدید و کلاهی خود را «
 سلاح دانند تا امروز مقاومت آحاد و افراد ملت و اوامر مجلس مقدس در سرحد کمال «

« و باعث حیرت و غیبه ملل گشته «

« است البته در این موقع هم این «

« شیوه مرضیه را رعایت و اهمیت «

« و عظمت دارالشوری خود را باین «

« اسلوب صحیح و قایه خواهند کرد «

« مرخص شده بمجلس رفتیم که در «

« حفظ حقوق ملت در چنین موقع «

« بارک آبی غفلت نشود و انشاءالله «

« از توجهات حضرت (امام عصر «

« عجل الله فرجه) آنچه صلاح ملتست «

« مرعی و معمول خواهد شد نتیجه «

« اقدامات بعد از این را متدرجاً «

« بمرض خواهیم رسانید «

« مستشار الدوله ابراهیم «

« حاجی میرزا آقا «

این پاسخ آخرین تهران خوانده نیست .

اینان که خود فریب خورده بودند

بدینسان دیگران را می فریبیدند .

ب ۱۶۲

ممتاز الدوله (رییس سوم مجلس یکم)

مستشار الدوله اکنون زنده است ، ولی همانا پس از سی و پنجسال هنوز نمیدانند که

آنروز چه فریبی خورده بود و چه فریبی بدیگران میداد . چنین مجلس و چنین نمایندگان

سزاشان همان بود که پس از چند ماهی دیدند و با رسوایی از هم پراکندند .

باری همان روز روز دوشنبه سمدالدوله که بایستی از تهران بیرون رود ، از دربار

بیرون آمده خود را بسفارتخانه هولند رسانید و در آنجا بستی نشست . آن روز بازارها

باز خواستی شد . لیکن چون همان روز ، بار دیگر اندک جنبشی از اوپاشان دیده شد

مردم بازار را نگشادند . ولی از فردای آن روز بازارها باز ، و انجمنها که در مدرسه

سپهسالار می بودند بهبانی بانجا رفته ، دستور پراکندگی داد . فردا چهارشنبه هفتصد

تن کمابیش سواره با تفنگ و فشنگ از ساوه به یاری دارالشوری رسیدند . (۱) روز پنجشنبه

دسته مجاهدان قزوین خواستندی رسید .

(۱) این را تنها در روزنامه «ندای وطن» آورده . و در حیل المثنی و روزنامه مجلس یادی

از آن نشده .



چنانکه نوشته‌ایم در قزوین آزادیخواهی ریشه دوانیده جوش و جنب نیکی از آنجا پدیدار میشد، و در این پیشامد نیز بیگ کار بجایی برخاستند، و آن اینکه میرزا حسن «رییس المجاهدین»، با صدتن از مجاهدان آنجا سواره بیاری دارالشوری آهنگ تهران کردند. گفته میشد اینان پیشروانند که اگر دارالشوری پرگه دهد دسته‌های دیگری نیز خواهند رسید. میرزا حسن خود دیروز رسیده و امروز سوارانش خواستندی رسید. از اینرو انجمنهای تهران به پیشواز برخاستند و بایدک و افزار پذیرایی بجلو رفتند، و آنان را باشکوه بسیاری از خیابان‌ها گذرانیده به بهارستان رسانیدند. امروز مجلس برپا میبود، مجلسیان سپاسگزاری نمودند و ستایشها سرودند، ولی بنام اینکه دیگر آشتی رو داده و نیازی نبودن آنان در تهران نمانده پرگه دادند که به قزوین بازگردند.

این نمونه‌ای از سهش مردم است. ولی افسوس پیشروانی که این سهشها را براه نیکی اندازند و از آن بهره بردارند، کم می‌بودند و اینان نیز در برابر ناپاکیهای بزخی از وزیران و نمایندگان مجلس کاری نمیتوانستند. کوتاه سخن آنکه مجلس در این پیشامد بی‌ارجی بسیاری از خود نشان داد.

در این پیشامد از همه رسواتر ملایان بودند. اینان که بدشمنی **پایان کارملایان** مشروطه بادر بار همکار گردیده و با اوپاشان باده‌گسار همنشین شده بودند، محمد علی میرزا چون ناگزیر شد با مجلس آشتی کند اینان را زیر پا گزارده لگد مال گردانید. چنانکه گفتیم روز پنجشنبه چادرها را کنده بدر بار پناهندند، ولی فردا در باده بمیدان باز گشتند، و یکشب یا دو شب در اینجا میبودند که باردیگر با دستور شاه چادرها برچیده گردید، و اینان ناچار مانده‌خانه‌هایی در ارك با اجازه گرفتند، و چند روزی نیز آنجا ماندند. محمد علی میرزا اینان را فریفته میگفت: «چنین نهاده‌ایم که فرستادگانی از مجلس بیایند و با شما بنشینند و روبه بهتری بکارها دهند». ولی چون در پیمان آشتی چنین نهاده شده بود که اینان را از هم پراکنند و با اوپاشان کیفری داده شود، محمد علی میرزا ناگزیر می‌بود بیکیاره از اینان بیزاری جوید. از اینرو روز پنجشنبه چهارم دیماه (۲۰ ذی‌القمده) اینان ناگهان از ارك بیرون آمده آهنگ مدرسه مروی کردند، و همگی با آنجا در آمده و اطافها را از دست طلبه‌ها در آورده نشیمن گرفتند، در اینجا نیز منبری گزارده و ملایان بمنبر رفته بسخن‌گویی پرداختند. لیکن در اینجا رنگ سخن را دیگر گردانیده از زشتگویی و زبان‌درازی خودداری می‌نمودند. مثلاً سید علی آقا چنین میگفت: «مردم چند فصل از این نظامنامه مخالف با شرع اقدس است ما حاضر شده‌ایم که مجلسی تشکیل شود که چند نفر از رؤسای مجلس و چند نفر از ما در آن مجلس حاضر شده و با حضور چند نفر حکم هر کس را که ملت انتخاب کرد مذاکره نماییم و چنانکه گفته ما صحیح بود قبول نمایند

و عیوب مجلس را رفع نمایند و چنانکه صحیح نبود ما میرویم در خانه‌های خود». همان‌کسانیکه در میدان توپخانه آشپزخانه بسیار بزرگی راه انداخته هر روز دیکهای پلو را بار میکردند، اینجا بیچیزی و نداری از خود نموده نوشته‌ای بروی در مدرسه چسبانیدند، بدینسان: «هر کس در راه خدا باین مشت مردم که محض حمایت شرع در این جاگرسنه نشسته‌اند میتواند از صد دینار تا يك تومان اعانه بدهد که عندالله ضایع نخواهد شد». حبل‌المین مینویسد این یکدروغی بیش نمی‌بود و در اینجا نیز دیکهای پلو را بر سر بار میداشتند.

فردای آنروز تلگرافهایی نوشته ب همه شهرها فرستادند، و بنام هواداری از «شرع» از مردم یاری طلبیدند. بگفته حبل‌المین با آن گرسنگی دانسته نیست از کجا پول آوردند که باینهمه تلگراف دادند. شگفت آن بود که سید محمد یزدی بمنبر رفته میگفت. در بیشتر شهرها بویژه در تبریز مردم بهواداری ما بازارها را بسته‌اند. در جاییکه در همه جا مردم بیزاری از آنان مینمودند و این تلگرافها که فرستادند از همه جا پاسخهای بیزاری رسید که روزنامه‌های مجلس و حبل‌المین آنها را بچاپ رسانیدند. از خوی يك پاسخ درازی رسید که سراپا نکوهش و سرزنش بملایان میبود. از استرآباد کلاتر نامی تلگراف فرستاد:



پ ۱۶۳

«حاجی شیخ فضل‌الله خدانورا و اتباع تورا بدرک فرستد تا مسلمانان آسوده شوند». باری روزهای پنجشنبه و آدینه را اینان بازادی میگذرانیدند و از روز شنبه دولت سربازانی بگرد مدرسه گزارده از آمد و شد جلو گرفت. سه روز نیز بدینسان گذشت. و چون گفته میشد میخواستند با همان انبوهی بسفارت روس روند و در آنجا بست نشینند، و این خودکار ننگ‌آلودی بودی و چه‌بسا نتیجه‌های بدی را در پی داشتی، برخی از وزیران بمدرسه رفته حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران را دیده باین واداشتند که خود مردم را پراکنند، و آنان پذیرفته شب چهارشنبه دهم دیماه شبانه مردم را پراکنده و خود نیز

بخانه هاشان رفتند .

در همین روزها دوسید از تهران تلگرافهایی بنجف به آخوند و دیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل الله و رفتار او گله کرده بودند . از نجف پاسخهایی رسید که در روزنامه‌ها پراکنده شد ، و من اینک یکی را در پایین مآورم :

حجة الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل نوری چون مخمل باسایش و مفداست تصرفش در امور حرامست (محمد حسین نجله میرزا خلیل) (محمد کاظم خراسانی) (عبدالله مازندرانی) .

چون بایستی سر دستگان او باشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند ، تنها حاجی معصوم نامی از آنان دستگیر گردید . بدینسان آشوب میدان توپخانه پایان پذیرفت . لیکن این زمان يك گرفتاری دیگری پدید آمد ، و آن اینکه او باشان که گریزان و نهان میبودند ، شبها بیرون آمده هر که را می یافتند میزدند و لخت میکردند ، و چون پشتشان بشاه و پیرامونیان او گرم می بود ، و مجلل السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان در بیخ نمی گفت ، بسی با کانه بهر سیاه کاری بر می خاستند . چنانکه بهاء الواعظین را که یکی از نمایندگان مجلس میبود کتک زده سروریش را بخشند ، و در شب چهارشنبه هفدهم دیماه (۳ ذیحجه) هشت تن از آنان بخانه فریدون زردشتی که یکی از بازارگانان میبود ، رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست پانصد و شصت تومان پولش را گرفته و سپس در برابر چشم زتش باقمه اورا کشتند . پیدامیبود که کشندگان همان او باشان میباشند . از آن سوی شیخ محمود بورامین رفته در آنجا آسوده می زیست . رویهم رفته دیده میشد که دربار بکیفر دادن او باشان کردن نگزارده ، و پیمان او در این باره جز فریب نمی بود . از شهرها در این باره تلگراف می رسید و در مجلس نیز گفتگو میرفت ، ولی نتیجه نمیداد .

در این میان چون رنجش مردم از محمدعلیمیرزا فزونتر گردیده **گرفتاری سر - دستگان او باش و کیفر ایشان** زبانها بیدگویی باز می بود ، (بویژه با پیش آمد ساوجبلاغ که خواهیم آورد) ، روزنامه های تهران ، بویژه مساوات ، در پرده - دری انداره نمی شناختند و آشکاره سخن از برداشتن شاه میراندند ، و داستان لوی شانزده را یاد می کردند ، عضدالملک رییش ایل قاجاریه و شعاع السلطنه برادر شاه ترسیدند که بفرجام کار ، پادشاهی از خاندان قاجار بیرون رود ، و بدست و پا افتاده ، چگونگی را بمحمد علی میرزا بساز نمودند . عضدالملک آشکاره باو گفت پادشاهی بآرنجش بی اندازه مردم نند نیست ، و فرجام رفتار بدخواهانه او را با مجلس روشن گردانید . این گفته ها در محمد علی میرزا هناییده او را واداشت که بار دیگر با مجلس دوستی و آشتی نماید و از آزادخواهان بدلجویی پردازد . از اینرو روز دوشنبه بیست و سوم دیماه (۹ ذیحجه) نشستی در دربار برپا کردند که دوسید با

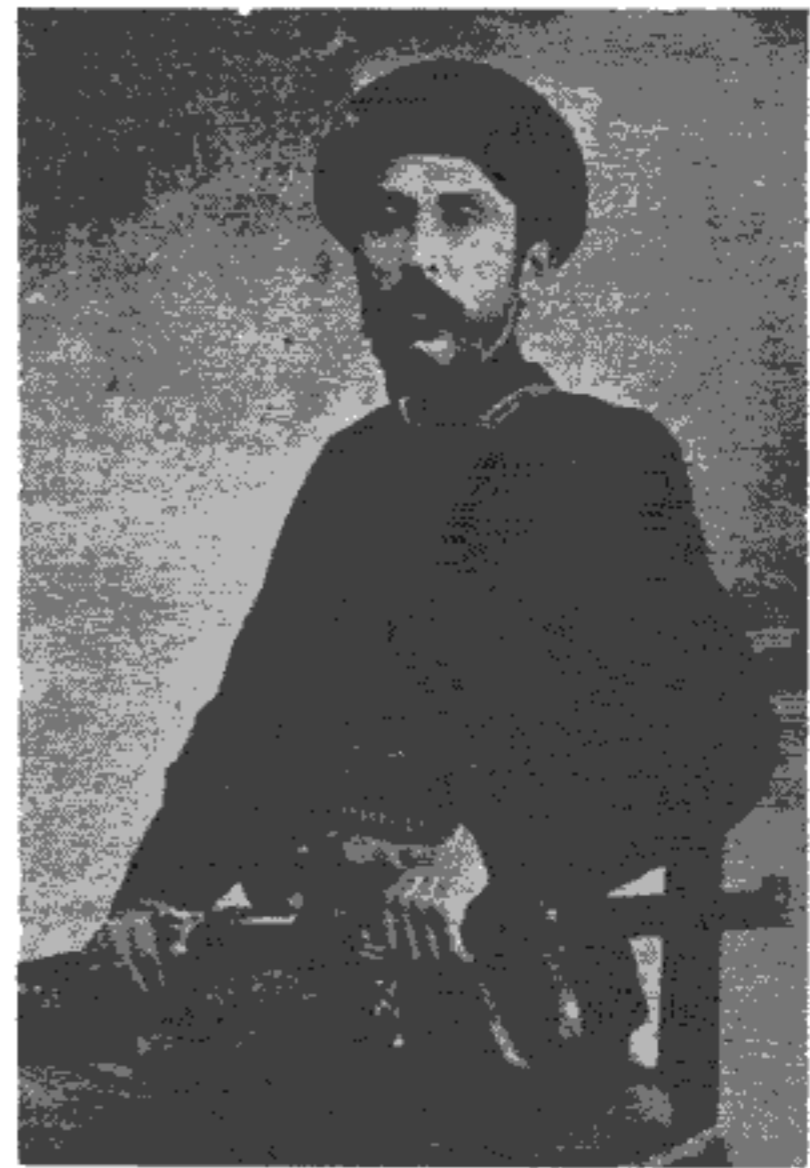
احتشام السلطنه و برخی از نمایندگان می بودند . شاه نیز خود با آنان بروی زمین نشست و با یکزبان فروتنی بسخن پرداخت . دوسید بشیوه خود سخنان دلجویانه گفتند . شاه نیز نخست از بدبازی برخی از روزنامه نویسان و آزادخواهان رنجیدگی نمود ، و از اینکه مجلس بجلوگیری نپرداخته گله کرد ، و سپس چنین گفت : « امروز در حضور شما بکلام الهی سوگند یاد می کنم که تا جان در بدن دارم آنچه مقدور است با ملت و مجلس خود همراهی کرده خائنان را باستان سلطنت بار ندهم و جدو جهد در حفظ سرحدات و اجرای قانون نموده بخواست خدا ایران را چنان امن و آرام سازم که اسباب رشک جهانیان گردد ، این را گفته برای بار سوم بقرآن سوگند خورد . از این سوی بهبهانی نیز ، بنام توده ایران ، بیاد سوگند پرداخت . محمدعلیمیرزا در ارج نهادن باین روز و باین کار تا آنجا پیش رفت که گفت : « فی الحقیقه امروز را باید اول روز جلوس سلطنت و تاجگذاری و ساعت اول تأسیس و برقراری مشروطیت و موقع را منتقم شمرد ، بدینسان سخنان بیپایی میرفت تا نشست بی پایان رسید ، و پس فردا که مجلس برپا گردید ، یاد این نشست بمیان آمد ، و نمایندگان بشیوه بیخردانه خودشان ، باز امیدمندیها نمودند ، و چاپلوسها کردند ، و برای آنکه مژده این مواهب ملوکانه ، را بدیگران نیز برسانند چنین نهادند که دو سید بنجف ، و مجلس شهرهای ایران چگونگی را تلگراف کنند .

از گفتن بی نیاز است که اینها جز رویه کاری نمی بود و نتیجه ای را در پی نخواستی داشت . تنها نتیجه آن نشست این بود که محمدعلیمیرزا بیکبار دست از نگهداری او باشان برداشت ، و ظفر السلطنه که هم وزیر جنگ و هم فرمانروای تهران میبود فرصت یافته دستور داد او باشان را سخت دنبال کردند . چون انجمن های تهران در این باره با - فشارهایی مینمودند ، کارکنان شهربانی بهمراهی کسانی از آنان ، از فردای آن روز بچستجو پرداختند ، چنانکه گفتیم مجلس پیشخدمت شاه از سران او باشان نگهداری می کرد ، و چون این دانسته میبود اینان نخست بخانه او رفتند و يك غلام سیاهی را دستگیر کرده بیاز پرس کشیدند ، و از گفته های او این دانستند که صنیع حضرت که یکی از سران او باشان می بود دیشب را در آن خانه گذرانیده ، ولی بامدادان آهنگ خانه پدرزن خود کرده که شب آینده را در آنجا بسر برد . این را دانسته شبانه با دسته ای از پولیس و سرباز و ژاندارم با آنجا شتافته گرد خانه را گرفته و کسانی از پشت بام پایین رفته در اتاقها بگردش و جویش پرداختند ، ولی جسته خود را نیافتند . چون میخواستند باز گردند یکی چشمش برخت های او افتاد که در گوشه ای نهاده ، و دانست که خود او نیز در خانه میباشد و این بود دوباره بچستجو پرداختند ، و او را از میان زنان بیرون آوردند و با همان چادر ورخت زنانه با خود برداشته شهربانی آوردند .

از این آگاهی آزادخواهان شادمان گردیدند . از آن سوی مقتدر نظام و دیگران دانستند که رهایی نخواهند داشت ، و سه تن از آنان که مقتدر و سید کمال و اسماعیل خان بودند

بخانه ظفر السلطنه پناهندند. ولی ظفر السلطنه آنان را نگاه نداشته بههربانی فرستاد که باصنیع حضرت و حاجی معصومخان، هر پنج تن را بعدلیه فرستادند.

کشته شدن فریدون زردشتی مایه رنجی برای مجلس شده بود. زیرا زردشتیان در تهران و دیگر جاها دست از کارهای خود برداشته گرفتاری کشندگان او را میخواستند. در این روزها چون از غلام سیاه مجلل باز پرسها رفت، دانسته شد کشندگان او از همان اوپاشان میدان توپخانه میباشند که او را بنام کینه توی با مجلس و قانون اساسی (که برای بزردهشتیان داده بود) کشته اند، و چون نامه های آنان دانسته شد بههربانی بدستگیر کردن آنان نیز کوشید.



پ ۱۶۴

میرزا حسن رئیس المجاهدین

آن پنج تن که بعدلیه فرستاده شده بودند، دادگاه حاجی معصوم خان را بیگناه شناخته، ولی در باره چهار تن دیگر روز دو شنبه سیزدهم بهمن (۲۹ ذی الحجه) حکم پایین را داد:

« چون در تاریخ ۹ شهر ذی قعدة ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کالانعام در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس و مشروطیت برآمده بترك رعایت حرمت اشهر، حرم گفته و برخلاف میل اولیای دولت و رؤسای ملت به مجلس مقدس شورای ملی شیدانه، ارکانه حمله برده استعمال اسلحه و شلیک نمودند و از آنجا بمیدان توپخانه رفته و جماعتی، معممین شورش طلب به معاونت احتشاد و اجتناد و عنوان انقلاب جهاد دعوت نموده در مقام عربده و حرکات وحشیانه برآمدند (علی آقا صراف) و (اسمهیل خیاط) را بموجبی، مجروح سخت و (عنایت الله) مظلوم را در اسوه احوال مقتول و آویزه درخت نمودند و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل توطئه و تمهید، و مجالس مواضع اشخاص مفصله ذیل خسروخان مقتدر نظام اسمعیل خان سید محمد خان صنیع، حضرت سید کمال منشاء مخاطرات و مطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت - نمای خاص و عام و باعث وحشت و اضطراب ملت و اسباب انقلاب مملکت و بفسدی و مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند و از جانب ... اعلیحضرت و اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خواه ... بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط ... ملوکانه مقرر شد که در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس از ثبوت تقصیر بقانون شرع انور بمجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از اقرارات آنها در حق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر بر محکمه جزا، ثابت و محقق گردید که مشارالیهم آمر و ناهی ارادل و اوپاش و پیشرو و قائد اجامر و الواط و مباشر امور و مهیج و محرک شورش طلبان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه، بوده و خلاف نظم و امنیت و مخالفت قوانین مقدسه مشروطیت را مرتکب واحداث فتنه، عظیمه را مدبر بوده اند و جنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین و مقتدر الانام ذخایر الایام کههوف الارامل و الایتام آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آقای آقا، میرزا سید محمد مجتهد و آقای امام جمعه و آقایان دیگر متع الله المسلمین بطول بقائهم، در باب مجازات آنها مرقوم فرموده اند که اولاً بضرب و تعذیب زاجر موجبی که موجب عبرت بر مفسد و جلوگیری ازین قبیل مفاصد و اعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها، علناً معمول شود و بعد الزجر تحت الحفظ و مغلولابه (کلات) برده شوند و مدت ده سال، در آنجا محبوس باشند لهذا محکمه جزا تصدیقاً و امثالاً مقرر میدارد بنحویکه از محضر منور علماء اسلام و مجمع مقدس حضرات حجج الاسلام دامت برکاتهم حکم مجازات در حق آنها صادر شده است عاجلاً بموقع انفاذ و اجرا گذارده شود و علاوه بر آن هر يك از این اشخاص که بشئون و امتیازات نظامی و غیر نظامی نایل هستند،

« از شئون و امتیازات انفکاک ابدی خواهند داشت . فاعتر و ایا اولی الابصار»

«محل مهر محکمه جزا صدق الملك (رئیس محکمه جزا)»

شیخ علی قاضی ارداقی - احمد بن محمد مهدی - معاون حضرت - محسن مجد الممالک
پیداست که این محکم، بدربار و بمالایان و دیگر بدخواهان مشروطه بسیار گران
می افتاد . ولی همان روز در حیاط عدلیه با بودن وزیر عدلیه و وزیر جنگ و نمایندگان
انجمنها و چند صد تن از تماشاچیان بکار بسته شده بهر یکی از آن چهار تن دو هزار
شلاق زدند ، و سپس هر چهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات
گردانیدند .

اما کشتندگان فریدون ، چون میبایست باز پرس و رسیدگی بیشتر کردند داستان
آنها را در جای خود خواهیم آورد .

در اینجا باز از آذربایجان سخن میرانم . دو اینهمه در آنجا
نخستین خونریزی نیز ، چه در ساوجبلاغ و چه در خود تبریز ، بگرفته داستانهایی
در تبریز رخ میداد ، اما در تبریز چنانکه گفتیم میرهاشم دسته جدا کرده
از کارشکنی باز نمایستاد و لوتیان دوجی میدان یسافته آنچه
می توانستند ، از بهم زدن ایمنی خودداری نمی نمودند . کونسول روس همچنان پافشاری
کرده گرفتن نایب کالم و همدستانش را میخواست و از آنسوی تفنگداران دوجی به پشتیبانی
از آن برخاسته نافرمانی و ایستادگی نشان میدادند . هر زمان آشوب دیگری رخ میداد
و لوتیان شبانه بدرخانهها زفته از توانگران پول می ستندند .

کونسول میگفت کسانی شبانه بدر کونسولخانه رفته و آهنگ کشتن او را داشته اند ،
و همین را بهانه گرفته بیست و پنج تن قزاق به تبریزخواست و شماره پاسبانان کونسولخانه
را دو برابر گردانید . این داستان در تهران در مجلس بگفتگو گزاردده شد و از
وزیر خارجه پرسش رفت ولی او پاسخ روشن نتوانست و همانا داستان با آگاهی از
دربار میبود .

فرمانفرما تا در تبریز میبود اندک جلو گیری میرفت ، و چون او رفت انجمن
جلو گیری را از بیگلربیگی خواستار شد ولی نتیجه ای دیده نشد ، و خود پیدامیبود که کار
بخونریزی خواهد کشید ، در این میان عید قربان رسید . چنانکه میدانیم در زمان خود
کامگی در این عید شتری میکشند . بدینسان که جانور بی زبان را با منگوله و زنگوله
آراسته و سوارگانی از پس و پیشش افتاده ، با سرنا و دهل ، بکروز و دو روز در بازار
می گردانیدند و شادیهها مینمودند ، و روز قربان میکشند که هنوز جان از تنش در نرفته
درباریان بر سرش میریختند و هر تکه ای از گوشتش در دست دیگری میماند . سرش را
هم برای ولیعهد یا شاه می بردند . این يك کار خونخوارانه بدی میبود و از اینرو انجمن
از آن جلو گرفت . ولی میرهاشم که دستگاہ فرمانروایی برای خود چیده و بدلتگرمی

پول محمدعلی میرزا و زور تفنگداران دوجی و سرخاب خود را در جهان دیگری میدید
فرمان شتر قربانی داده و کهنه درباریانی بدانسان که همه ساله میکردند شتر را کشتند
و سرش را برای او بردند و از او «خلعت» و پاداش گرفتند .

از این کار مردم دانستند میرهاشم هوای دیگری میدارد و هیچ گاه رام نخواهد
گردید . همان روز لوتیان و اوباشان دوجی بی بازار ریخته با شلیک گلوله دکانها را
بندانیدند . شب نیز در مغازه های مجیدالملک شلیک بسیار کردند و دسته ای بدرخانه حاجی
مهدی آقا رفته آنرا آتش زدند . انجمن ناچار شد بچاره برخیزد و فشنک بمجاهدان
بخشیده دستور جنگ و جلو گیری داد ، و از روز آدینه بیست و ششم دیماه (۱۲ ذیحجه)
جنگ در میان دوسو آغاز گردید .

دوچیان مغازه های سید حمزه راستگر گرفته مجاهدان نیز در چند جاسنکر بسته
بودند . گلوله چون تکرک می بارید و چه بسا ره گذریان بیگناه که نابود شدند . انجمن
توپی بروی دپل قاری ، که در میان دوجی و دیگر کویها میبود فرستاد ، و چون تا آن
روز تبریزیان جنگ ندیده و آواز توپی نشنیده بودند ، و چون گفته شدی : « فلان شهر را
بتوپ بستند » انبوه مردم چنین پنداشتندی که با يك توپ نمی از يك شهر ویرانه گردد ، از
اینرو بیم سراسر شهر را فرا گرفت . با اینهمه توپ را هم آتش نکردند .

دو روز جنگ برپا بود و بیست تن کما بیش از دوسو کشته گردیدند . از مجاهدان بنام
حاجی خلیل فرشچی کشته شد و او نخستین قربانی مجاهدان آذربایجانست . این مرد
حجره در بازار میداشت و یکی از توانگران بشمار میرفت . با اینحال بنام غیرت و
آزادیخواهی بمجاهدان پیوسته با آنکه سالتش بیش از پنجاه میبود سنگینی تفنگ و فشنک
را بخود آسان میگرفت ، و در این جنگ که بیشتر کسان ترسیده پا بجلو نمی گزاردند
او دلیرانه پا بجلو میگزارد ، و از اینرو با گلوله ای که برش خورد افتاد و جان داد .
پس از دو روز آرامش روی داد . ولی همچنان بازارها بسته و آمد و شد بریده ،
و سنگرها بجای خود میبود . شبانه اوباشان بدر خانه هارفته پول میگرفتند . چند روز
با اینحال گذشته روز پنجم بهمین بار دیگر در میان جنگ و تیراندازی آغاز یافت و باز
دسته ای کشته گردیدند .

در اینمیان نمایندگان انجمن در تلگرافخانه با تهران در گفتگو می بودند و در باره
آرامش شهر چاره میطلبیدند . از دربار اجلال الملك را که نماینده انجمن نیز میبود
رئیس شهربانی برگزیده رشته کارهای شهر را باو سپردند و او بیدرتک بکار برخاسته
جلو جنگ را گرفت . از آنسوی چون محرم فرا میرسید و بایستی کویها بسیج کار
کنند تا دسته های سینه زنی بیرون آورند ، این خود سایه دیگری بفسرو نشستن آتش
جنگ گردید .

از آغاز محرم بازارها نیمه باز و نیمه بسته می بود . ولی دسته های سینه زن

آمد و شد میگردند. از آنسوی اجلال‌الملک در اندک زمانی سامان بکارها داده بهمه پاسبانان رخت شیک بکسان (از ماهوت مشکی با کمر بند چرمی و دکمه و نشان) پوشانید ، و سر-دسته‌ها بآنان گمارده همه را بکار انداخت . (در زمان مشروطه نخستین شهربانی بسامان در تبریز بنیاد یافته و این آغاز آن میباشد) . نیز دسته‌هایی را از سوار شاهسون و از قزاق به پشتیبانی شهربانی برگزیده بگردش در شهر واداشت . کوتاه سخن : در چنان هنگام دشواری ، اجلال‌الملک کاردانی نیکی از خود نشان داده شهر را پس از آن آشفتنگی آرامش آورد . من نیک بیاد میدارم که چگونه این دسته‌ها با موزیک در بازارها میگردیدند و آرامش را برپا میگردانیدند .

این جنگ در تاریخ مشروطه ارجمند است . زیرا بازیانهایی که رسانید یکسودی در بر میداشت ، و آن اینکه مردم جنگ را دیده از ترس بیجایی که درباره آن میداشتند بیرون آمدند . نیز مجاهدان جنگ را دیده آزموده گردیدند و برای یک جنگ بزرگتر دیگری آماده شدند . در نتیجه این جنگ بود که پس از بمباران مجلس چون شاه سپاه بسر تبریز فرستاد این شهر ، همچون دیگر شهرها ، دست‌وپای خود را گم نکرد و آن ایستادگی را نشان داد . در این جنگ یکی از سردستانان سنارخان میبود که چون کاردانی و دلیری از خود نشان داد بنام و آوازه اش افزود . همچنین مجاهدان قفقاز در این جنگ کاردانی از خود نمودند .

ولی با این جنگ و خونریزی لوتیان دوجی دستگیر نگردیدند . **ایستادگیرهای دوجیان** زیرا در کوی خود ایستاده باینسو نمی‌آمدند و راستی آنکه آمد و شد در میان دوجی و سرخاب بسا دیگر کویها بر بسته شده و دو تیرگی اینزمان رویه سخت‌تری بخود گرفت . اجلال‌الملک میدید که اگر بخواهد بدستگیر کردن لوتیان پردازد دوباره جنگ در خواهد گرفت ، از اینرو چشم‌پوشی نموده همین اندازه میکوشید که دوباره آشفتنگی رخ ندهد . در ده روز محرم نیز که دسته‌های دوجی و سرخاب بیبازار می‌آمدند ، دوجیان تاملی توانستند خشم و کینه نشان میدادند . بویژه روز تاسوعا که شیر بیبازار آورده بودند .

ما در این تاریخ از داستان دسته‌های سینه زنی محرم که یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی میبود و تا سالها پس از مشروطه نیز بازمی‌ماند ، سخنی نرانده‌ایم ولی در اینجا باندک سخنی نیازمندیم .

این دسته‌ها که از درهم آمیختن نادانیهای شیعیگری و هوسبازی های عامیگری و خودنماییهای لوتیگری پدید آمدی در همه شهرهای ایران رواج میداشت ، ولی در تبریز رواجش بسیار بیشتر میبود . از یکم محرم تا دوازدهم آن کارها خوابیده باین پرداخته میشد .

این دسته‌ها که از هر کویی یکی برخاستی برخی از آنها را «ویژ گیاه» میبود .



پ ۱۶۵

این پیکره نشان میدهد اجلال‌الملک را با محمد خان مهربین قزاق و سرکردگان شهربانی و قزاقان (این پیکره در همان روزها برداشته شده)

مثلا همان دوچی روز تاسوعا شیر بیازار آوردی بدینسان که مردی را پوست شیر پوشانیده بروی تختی نشانده باخود گردانیدندی. این ویژه آن کوی میبود که دیگری آنرا نیاوردی. گفته شدی که آن پوست از آن کوی دیگری میبوده و دوچیان از دست آنان ربوده اند، و از اینرو بنگهداری آن کوشیدندی. روز تاسوعا که بودی انبوهی از مردان آن کوی (بویره از سیدان) بدسته در آمدندی، بدینسان که از دوسو دست بکمر بند یکدیگر انداخته زنجیره بس درازی پدید آوردندی، و شیر را بمیان انداخته، شمر خوانان و سینه کویان روانه گردیدندی. لوتیان با تپانچه هایی بکمر همراهی نمودندی. در شعرهایی که خواندندی روی سخن بشیرداشتندی و در «هر گردان» آن گفتندی:

«ایشیر پش بوگون هرایه امداد ایله آل مصفاپه»

این شعرها در تبریز زبانزد همگی میبود، و از اینرو چون در همان کشاکشهای مشروطه خواهی شعرهایی از اینسو و از آن سو ساخته شدی بیشتر آنها با این وزن و قافیه بودی و باهمان آهنگ سینه زنی خوانده شدی.

باری روز تاسوعا دوچیان که بشیوه همه ساله شیر آورده بودند گردنکشیها و خودنماییهای بسیاری میکردند و چون در شعرهای خود باین لنگه میرسیدند: «لعنت بپله قوم بیحیایه» (لعنت بچنان گروه بیشرم) دست بسوی آزادبخواهان داشته آنان را نشان میدادند، و بدینسان کینه میجستند.

پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه ای بشرکی آغاز کردند. که چون بعنوان پرسش و پاسخ درمیان یکمرد عامی بایک ملا نوشته میشد، و عامی ملا را «ملاعمو» بنامید روزنامه نیز بهمان نام شناخته گردید. در این روزنامه که بشرکی تبریزی نوشته می شد همه نکوهش و بدگویی از مشروطه خواهان میرفت و خرده ها بآنان گرفته میشد. چون رنجش میرهاشم همه از بر گزیده نشدن بنمایندگی انجمن میبود بیش از همه بنمایندگان انجمن پرداخته میشد. من تا هشت یا نه شماره آنرا دیده ام. ولی همانا بیشتر بیرون آمده.

گذشته از آن گاهی نیز بفارسی چیزهایی مینوشتند و با سنگ به چاپ رسانیده می پراکنده، و چون یکی از این نوشته های فارسی اکنون در دست منست برای نمونه بخشی از آنرا میآورم. این نوشته زیر عنوان «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» نوشته شده و چنین آغاز میشود:

«ای برادران هوشمند وای منتقدان قرآن مبین چشم عبرت گشوده و راه غیرت، پیموده و نام ایرانیت خود را که زیاده از شش هزار سال است که حمیت و غیرت شما، ایرانیهها ناسخ تواریخ سایدول گردیده و شما ایرانی نبودید که مدتهای مدید با سلاطین، متعدد در میدان حمیت کوس برابری زده و سراطاعت سلاطین مستبد فرود نیاوردید و، حالا آن حمیت ملت پرستی و غیرت وطن داری شما را چه شده که اسیر پنج و شش،



ب ۱۶۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از زنجیر زنان نهران را چون از دسته سخن رانده شده (این پیکره را که در سالهای نخست مشروطه برداشته شده) آورده ایم

« نفر (قفقازی) خانه بدوش شده و تصور نسازید که اینها هرگاه ژولیک وجیب بر نبودند ،
 « مکانی بخود معین میکردند و کسی بایشان تصاحب میساختی . . . ببینید کار مسلمانی ،
 « چطور شده که جناب مستطاب عالی آقای حاجی میرزا ابوالحسن آقا مشهور به انگچی ،
 « میفرمایند که آیا یوکیلان ملت در کدام شریعت (اهل محله سرخاب و شتربان) واجب -
 « القتل شدند که حکم قتل ایشان را داده اید میر تقی چسایچی و ایت خلیل در جوابش ،
 « بگویند که شرح لعمه و شرایع خواندن نیست . که تو بدانی و ترا با این کار هارجوع ،
 « نباشد و یکنفر مسلمان با تعصب در آنجا جواب میر تقی را ندهد که بلی آقای چایچی اصل ،
 « مقصد از مشروطه شرح لعمه و شرایع خواندن و شرع انور را جاری نمودن است و ،
 « چای تلخ فروختن نیست که تو بدانی و توهین حضرات آقایان علماء و سادات را مگر ،
 « در مشروطه طبیعی مذہبان و در قانون مفسدین واجب میدانند چنانکه جناب مستطاب ،
 « آقا میرجواد آقای پیشنماز مقصودیه که در زمان استبداد امر بمعروف و نهی از منکر ،
 « نمودن ایشان را کسی انکار ندارد در جنگ ثانوی بجهت اصلاح به محله شتربان آمده ،
 « و حقیقت ایشان را دیده و در مراجعت با اهل سرخاب و شتران گفته که جنگ نسازید که ،
 « من رفته و اهل آن محلات را ساکت کنم ایشان فوراً فرموده جناب مشارالیه را اطاعت ،
 « کرده و ساکت شدند اما اهالی محله جناب مزبور بحرف او اعتنا نکرده و ساکت ،
 « نشدند جناب معزی الیه بدون غرض شخصی مفسدان و کیل نما را ایراد میکردند که ،
 « چرا فرمان قتل و غارت اهل محله سرخاب و شتربان را واجب میدانند . (علی مسیو) ،
 « در جوابش میگوید که توهم بلاشویی آمده و در محله ماچیز دارشدی و حالا از محله ،
 « سرخاب و شتربان حرف لاطایل آموخته ای اهل تبریز مگر شما ها این علی مسیو را ،
 « نمیشناسید و نمیدانید که مسیو چه معنی دارد و در لغت فرانسه مسیو بمعنی آقا است اما ،
 « آنکسی که از اصل و نسب خاج پرست باشد موسیو را مقدم دارند مثل مسیو پسرین و ،
 « غیره و آنکه از اسلام بخاج پرستی برگشته موسیو او را مؤخر سازند این ظاهر حال ،
 « و اسم آن لامذهب و از شرح سیئات باطن او قلم نویسندگان عاجز است از آن جمله تعزیه -
 « داری حضرت سیدالشهداء علیه آلائالتحیة و الثنا را همیشه استهزاء نموده و نوحه -
 « خواندن را منع و ملامت سازد چنانکه کرات در مجالس مذاکره کرده که من بعد از سفر ،
 « اسلامبول یکروز بعنوان تقیه بدست دلشیرش رفته ورنجیدم از آن تاریخ غسل توبه ،
 « نمودم که دیگر از این غلطها نکنم لامذهبی که تعزیه داری آن حضرت را غلط کاری ،
 « نامیده و از اسلامیت برگشته باشد به کفر او دیگر دلیل و برهان لازم نیست و از خبائث ،
 « فطری آنقدر تلاش کرده که اساس تعزیه داری سیدالشهداء علیه السلام را پسر مرده ،
 « و پرشکسته نموده . »

فرمانفرما در ساوجبلاغ

اما در ساوجبلاغ ، چنانکه نوشتیم فرمانفرما به احمد انجا از
 تبریز روانه گردید ، و چون بمیانندواب رسید یکدسته از سواره
 را از پیش فرستاده فردای آنروز که دوازدهم یا سیزدهم دیماه
 می بود خود با بازمانده سپاه بدانجا شتافت . مردم شهر که از
 درون هواه خواه ایران میبودند به پیشواز شتافته شادبها نمودند و بدینسان شهر دوباره
 بدست آمد . لیکن محمد فریق پاشا سرکرده عثمانی که در چند فرسخی نشسته و پیاپسی
 کردان را با شوب بر میانکیخت ، این بار کوشش بیشتر گردانید و کردان در آبادیهای
 بیرون ساوجبلاغ آنچه توانستند دریغ نگفتند . آبادیها را ویران گردانیده کسانی را
 خون ریختند . سپس بیشرمی را از اندازه گذرانیده بفرمانفرما پیام فرستادند که شهر
 را بما باز گزار و برو . فرمانفرما با آنکه هزار و دویست تن بیشتر همراه نمیداشت و
 کردان ده برابر فزونتر میبودند پاسخ درشتی داده فرستاده را بساز گردانید . این بود
 روز شنبه بیستم دیماه ناگهان دوازده هزار تن بیشتر روی شهر آورده همه پشته های
 پیرامون را گرفتند و بکار جنگ پرداختند . فرمانفرما سواره و سرباز را بگوشه های شهر
 بخش کرده دستور جنگ و جلو گیری داد ، و خود نیز تفنگ بدست آمده ایستاد . دو توپ
 در سرای حکومتی نهاده آتشفشانی میکردند ، و چون یکی از توپچیان با گلوله زده شد
 فرمانفرما خود پشت توپ جا گرفت . دوازده ساعت جنگ برپا بود و صد تن کما بیش از
 اینسو کشته شدند . با این حال کردان کاری از پیش نبرده باز گشتند . ولی در دبه ها همچنان
 تاراج میکردند و راهها را بسته بودند . همانروز که این جنگ میرفت میانه ساوجبلاغ و
 میانندواب راه را زده قورخانه و هشت هزار تومان پول را که برای فرمانفرما فرستاده
 شده بود بنما کردند .

در این میان چشم فرمانفرما و مردم ساوجبلاغ براه میبودند از تبریز یا تهران
 یاوری رسد . ولی بیست روز گذشت و جز دسته اندکی از شاهسون با آنجا نرسید . محمد
 علی میرزا روز فردای نشست بیست و دوم دیماه بشیرینکاری ، خود بتلگرافخانه دربار
 رفته و بمران ایلها و سرکردگان سوار آذربایجان تلگرافها زده بود که بیاری فرمانفرما
 شناهند . ولی چون رویه کاری میبود در بیرون نتیجه دیده نمیشد .

از آنسوی دولت رفتار نیرنگ آمیزی پیش گرفته چنین میگفت : « عثمانیان چون
 آگهی جنگی فرستاده اند نباید ما با سپاه آنان جنگ کنیم و تنها باید بسرکوب ایلهای
 نافرمان کوشیم . بفرمانفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز با کردان جنگ نکنند .
 در حالیکه عثمانیان آشکاره مرز را شکسته بخاک ایران درآمده بودند . از آنسوی در
 باره ساوجبلاغ چون از کردان کاری پیش نرفت خود فریق پاشا بکار برخاسته با سپاه و
 توپ رو بسوی شهر آورد . فرمانفرما کسی فرستاده پیام داد که شما هنوز آگهی جنگی
 نفرستاده اید ، چگونه بسر شهر میآید ؟ فریق پاسخ داد : آگهی جنگی بالاتر از این

چه باشد که با بیست هزار سپاه و شش توپ تا نیم فرسنگی شهر آمده‌ام. اگر تا شش ساعت دیگر از شهر بیرون نروی بیدرنگ جنگ آغاز خواهیم کرد.

از این پاسخ فرمانفرما را تاب ایستادگی نمانده شهر را رها کرد و بمیان‌دواب بازگشت. بدینسان یکدستان ننگ آلودی رخ داد. عثمانیان بشهر درآمده استوار نشستند، و این شکفت که باز می‌گفتند، ما بخاک ایران نگذاشته‌ایم. محمد علی میرزا و وزیرانش نیز می‌گفتند: عثمانیان هنوز آگهی جنگی نفرستاده‌اند:

فرمانفرما در میان‌دواب نشسته سپاه گرد می‌آورد. در این هنگام از حاجی محمد - رضا نامی از بازرگانان کاشان کاری رخداد که باید نامش در تاریخ بماند، و آن اینکه از عراق پانصد تومان پول برای فرمانفرما فرستاد که در راه جنگ بکار برد، فرمانفرما پول را پذیرفته باتلگراف سپاس گزارد.

از آنسوی چنانکه گفتیم در این کشاکش با عثمانی دولتهای روس و انگلیس و آلمان نیز دلبستگی می‌نمودند، و گذشته از این لشکر کشبها و کوششها گفتگو‌هایی نیز در تهران و استانبول کرده می‌شد. نیز کمیونی در نزدیکیهای مرز برپا و گفتگو از خط مرز می‌رفت. عثمانیان اگر برخی از خاک ایران را از آن خود می‌شماردند ساوجبلاغ از آن جمله نتوانستی بود. از اینرو عثمانیان ناگزیر مانده روزیکم اسفند ساوجبلاغ را رها کرده پس نشستند، و کردان سرکش نیز بشیوه همیشگی خود از در پشیمانی درآمده باردیگر بایران بستگی و فرمانبرداری نمودند. شکفت تراز همه آنکه چون این آگاهی به تهران رسید محمد علی میرزا دسناویزی برای شیرینکاری پیدا کرده دستخط، پایین را بمجلس فرستاد:

« احتشام السلطنه تلگرافی الان مبنی بر حرکت فریق از ساوجبلاغ رسیده چون
 « برای دولت و ملت مژده بود فرستادم ملاحظه نمایید و فردا در مجلس علنی قرائت
 « نماید که ملت بدانند من آرام و راحت خود را حرام کرده در مراجعت فریق و در این
 « پشیمانی طوایف یاغی بدون خونریزی چقدرها اقدامات و زحمات را کشیده‌ام امیدوارم
 « با همراهی و اتحاد معنوی مجلس مقدس با دولت همه کارها اصلاح شود شهر محرم -
 « الحرام ۱۳۲۶ »

بدینسان بیک کار ناکرده می‌نارید. در حالیکه همانروزها کردان در پیرامون - های ارومی تباہکاری بی اندازه می‌نمودند و پیاپی تلگرافهای ناله از مردم میرسید. همچنین نایب حسین کاشانی و پسرانش در کاشان درستگری بچیزی دریغ نمی‌گفتند و آواز مردم بسداد خواهی بلند می‌بود. از آنسوی عثمانیان با آنکه ساوجبلاغ را رها کردند از خاک ایران بیرون نرفتند و از کمپسیون و کوششهایش نیز نتیجه‌ای به دست نیامد.



ب ۱۶۷

این بیکره نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته از کردان در ساوجبلاغ

رخداد هشتم اسفند

محمد علی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکومی نمود ، و میبوان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نومید گردیده ، و خواه و ناخواه کردن بنکهداری آن گزارده بود . زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس برمیداشت . از جمله در آغاز های اسفند چون مجلس توانست « قانون انطباعات » را بپایان رساند شاه آنرا فرستاده « دستخطی » بنام خشنودی و خرسندی از کار های مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند ۲۴ محرم ۱۳۲۶) در مجلس خوانده گردید . لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می بود داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید . آن روز محمد علی میرزا برای گردش آهنگدوشان - تپه را داشت ، و چون با شکوه و دبده از دربار بیرون آمد يك کالسکه دودی (اتومبیل) از جلو و کالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر آن ، و غلامان کشیکخانه با امیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند ، با این شکوه و آرایش که راه میرفتند چون خیابان باغ وحش (۱) را بپایان رسانیده خواستند بخیا بان ظل السلطان به پیچند ، در همانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد و با يك آوای سختی ترکیب . دوتن کشته شده و چند تن زخم یافتند و شیشه های اتومبیل خورد گردید . هنوز آوای آن پریده نشده نارنجك دیگری چند گام دورتر ترکیب که باز چند تن کشته شده چند تن زخم یافتند . شاه که در کالسکه شش اسبی میبود گزندی باو نرسید ، و همین که آوای نارنجك را شنید از کالسکه پایین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند ، و بیمناک و شتابزده خود را بخانه کالسکه چپ باشی که در آن نزدیکی میبود رسانیدند . غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجك را شنیدند از هم پراکنده در اینجا و آنجا دست بتاراج و چپاول بازیدند ، سپس چون شنیدند که شاه زنده است دوباره باز گشتند و شورش و بهم خورد گیها که پدید آمده بود از میان برخاست . شاه ساعتی در خانه کالسکه چپ باشی آسوده سپس با پای پیاده بدربار رفت . و همان روز خود او با تلگراف داستان را بشهر ها آگاهی فرستاد . از آنسوی در تهران چون چگونگی دانسته شد آزادیخواهان بشیوه همیشگی خود ، ناخرسندی از آن نمودند ، و مردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی در گذشته به شادی پرداخته چراغان کردند ، فردا در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژه ای برپا کرده فرستادگانی را برگزیده بنزد شاه فرستادند که از پیشآمد افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سپاسگزاری نمایند . سپس تلگرافها بشهر فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند . به تبریز سه تلگراف رسید . یکی از بهبهانی ، دیگری از احتشام السلطنه ، دیگری از نمایندگان آذربایجان این بود انجمن دستور چراغان داد ، و خود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد . پسین آنروز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید بار دیگر گفتگو از پیشآمد کردند ،

(۱) همان خیابانی که اکنون پهناور گردیده و بنام خیابان پستخانه خوانده میشود .

و برخی نمایندگان از چاپلوسی یاساده دلی بسخنیان پوچی برخاستند . کسانی میگفتند : چنین کاری از ایرانی سرنمیزند . کنندگان بیگانه میبوده . مجلس پا فشاری مینمود که جستجو و رسیدگی نیکی شود و کنندگان بدست آیند ، و چون دو بمب انداخته شده بود یاد « دونفر » کرده میشد .

شهربانی از همان روز آدینه بجستجو پرداخته بود . خانه ای که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش را بسته یافتند و چون چند روزی بیوسیدند و کسی بانجا نیامد خودشان در را باز کرده بدرون رفتند و در آنجا برخی اقرار نارنجك سازی با یکریش ساختگی بدست آوردند ، دوسه روز دیگر چهارتن از آذربایجانیان را که با گاری بسفر میرفتند ، از عبدالعظیم بتهران آوردند ، و در شهربانی بند کرده بیازپرس پرداختند . سه تن از آنان بنامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر ، از مردم اسکو ، و یکی بنام زینال از مردم قره داغ میبود . شهربانی اینان را کنندگان آن کار میشمرد ، ولی آنان چیزی بکردن نمیگرفتند . از آنسوی چون انجمن های تهران پافشاری مینمود که باز پرس آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نباشد ، ناگزیر نتیجه ای بدست نیامد ، و پس از چند روزی هر چهارتن رها گردیدند .

شهربانی بهر که گمان بمب سازی میبرد شبانه بخانه اش فرستاده دستگیر میساخت ، و آزاد بخوانان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد میگرفتند ، و خواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد .

محمد علی میرزا روزهای نخست خونسردی نشان داده آنرا دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس و آزادیخواهان نمی گرفت . ولی چون از جستجو نتیجه بدست نیامد بدلشنگی آغاز کرده يك نامه گله آمیزی بمجلس نوشت که در آن چنین میگفت :

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود لابد بعضی اقدامات مجدانه بممل خواهد آمد که خیانت مجرمن هویدا و اغراض مفرضین آشکار و پیداشود .

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجوهای شهربانی درباره این رخداد نتیجه روشنی بدست نیامد . ولی آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آنست که نقشه این کار را « حیدر عمو اغلی » کشیده و بمبها نیز اوساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمو اغلی میبود) بوده اند ، و همانا اینان را بتهران کمیته باکو فرستاده بوده است .

این نمونه دیگری از این کار های حیدر عمو اغلی است ، و میرساند که او يك شورشخواه راست و شایایی می بوده و بکار های بزرگ می کوشیده . پس از کشتن اتابك این دومین شاهکار او می بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی را در پی داشتی . این بمب اگر محمد علی میرزا را از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ

دیگری بخود گرفتنی .

در اسفند ماه در شیراز نیز خونها ریخته گردید . چنانکه گفته ایم قوام الملك شیرازی یکی از دشمنان بنام مشروطه بشمار میرفت ، و در سایه پافشاریهایی که مجلس کرد دولت او را بتهران خواست . لیکن در تهران از قوام بازخواستی یا بازپرسی نرفت و او پس از چند ماهی دوباره بشیراز بازگشت ، بی اینکه مجلس یا آزادیخواهان ایرادی گیرند . این شیوه مجلس میبود که کسانی را که دشمن مشروطه می شناخت و دنبال میکرد ، پس از چندی گذشته را فراموش کرده دل با آن نیک می گردانید . هر کس را که بتهران میخواستند و می آمد چندی میماند و دیگر کسی با او کاری نمیداشت . بگفته روزنامه جبل المتین ، تهران یکی از « مطهرات » گردیده بود که اینگونه گناهکاران را پاک میکردانید .

پس از بازگشت قوام بشیراز دوباره کشاکش و دوتیرگی در آنجا سخنی گرفت . راستش آنکه مشروطه خواهی در شیراز ریشه ندوانیده شیرازیان بیش از همه کینه ها و هوسهای خود را دنبال میکردند . يك « انجمن اسلامی » که بر پا کرده بودند در میان بنیاد گزاران آن دشمنی و دوتیرگی پدید آمده پیاپی با تلگراف بدگویی از یکدیگر می کردند ، از آنسوی کسانی که از پیش با قوام و خاندانش دشمنی میداشتند در این هنگام فرصت یافته بنام مشروطه خواهی بکینه جویی میکوشیدند .

کار آشوب و سبکسری در شیراز بجایی رسید که شیخ یوسف نامی را که بنام نمایندگی بتهران فرستاده بودند یکدسته تلگراف کرده بیرون کردن او را از مجلس میخواستند . نیز بدخواهان قوام در شاه چراغ بست نشسته ، و سید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان شکوه دوست و نامجو میبود بیاری خود خواسته ، و او با هفتاد تن تفنگچی آمده و بامهای شاه چراغ را سنگر کرده با شهر بجنگ می پرداخت ، سه ماه بیشتر این کشاکش در میان میبود .

در اسفند ماه تلگراف آشتی بتهران فرستادند و گمان میرفت که آشوب پایان یافته لیکن چند روزی نگذشت که داستان کشته شدن قوام رخ داد . بدینسان که روز شنبه شانزدهم اسفند (۴ صفر) هنگامی که قوام در باغ دیوانخانه و دسته انبوهی در پیرامون او می بودند ناگهان جوانی نزدیک گردیده چهارتیر باو زد و در زمان خود را هم کشت . پیرامونیان قوام بهم برآمدند ، سپس که بجستجو پرداخته رخت و تن کشنده را کاویدند از جیب بفل او کاغذی بیرون آمد که در روی آن می نوشت : « نعمت الله بروجردی نمره ۱۹ قاتل نصرت الدوله پسر قوام الملك شیرازی »

این يك کار شگفتی میبود ، چنانکه سپس دانسته شد ، این نعمت الله نوکر معتمد دیوان میبود ، چون معتمد دیوان از دشمنان بنام قوام میبود بسا انگیزش او به پیروی از



ب ۱۶۸

این بیکره نشان میدهد فرما نفرما را با یکدسته از کردان در ساوجبلاغ

عباس آقا کشنده اتابک باینکار برخاسته . ولی در اینجا بیش از همه کینه های دو تن کار گر میبود .

پسران قوام کشته پدر را از زمین برداشته بدستاویز آن، خانه هایی را از بدخواهان خود تاراج و کسانی را دستگیر گردانیدند ، و بدینسان دوباره کشاکش و کینه تسوزی



پ ۱۶۹

نعمت الله بروجردی کشنده قوام

پدیدار گردید . سپس روز نوزدهم اسفند در بزم سوگواری قوام ، باز داستانی رخ داد و دو تن از ملایان بنام آنجا کشته گردیدند . يك پسر قوام هم زخمی شد . صاحب اختیار که این زمان والی فارس میبود در تلگراف خود بمجلس در بساره این داستان میگفت :

«پرویز در فاتحه قوام الملك سیداحمد دشتکی تیری بسالارالسلطان زد که مشغول معالجه اند دو تیر هم باقا شیخ باقر خورد و دو نفر هم مقتول شدند سید مزبور را مردم قطعه قطعه کردند .»

ولی انجمن اسلامی در تلگراف دراز خود داستان را بوارونه این باز نموده چنین مینوشت : «امروز صبح برخاستن از مجلس فاتحه در حسینیه قوام الملك از پشت بام و فضای حسینیه حکم بشلیک مینماید که جناب شیخ محمد باقر حجة الاسلام و حاجی سید احمد مبین الاسلام را تیرباران نمایند . آقا شیخ محمد باقر دو تیر بر میدارد و گلوله خودشان بیای سالار السلطان میخورد دو نفر مرد یک نفر زن مقتول می شوند حاجی مبین اسلام فرار میکند پانصد قدم از حسینیه دور میشود آقا بيك سر کرده اشرار سواره رسیده بضر بگلوله کار او را می سازد بعد تفنگچیها رسیده نقش او را تیرباران نموده بند به پای سید مظلوم بسته می آورند بدرب حسینیه بدار میزنند ، پس از یکساعت حکم میرسد جنازه او را آتش بزنند آن بی مروتها او را با نفض آتش زده خاکسترش در خندق بیساده میدهند .»

چون دانسته نیست کدام یکی از این ها راست تر است ما هر دو را در اینجا آوردیم .

بدینسان سال ۱۲۸۶ بپایان میرسید . در پایان های اینسال در سرکوبی و رامینی ها تهران برخی کارهایی هم رفت که اینجا می آوریم :

چون برخی از نمایندگان مجلس ، از سعدالدوله و دیگران ، کنار جسته بودند مجلس باین شد که کسانی را بجای آنها خودش برگزیند و در آخرهای بهمن - ماه کسان پایین را برگزید :

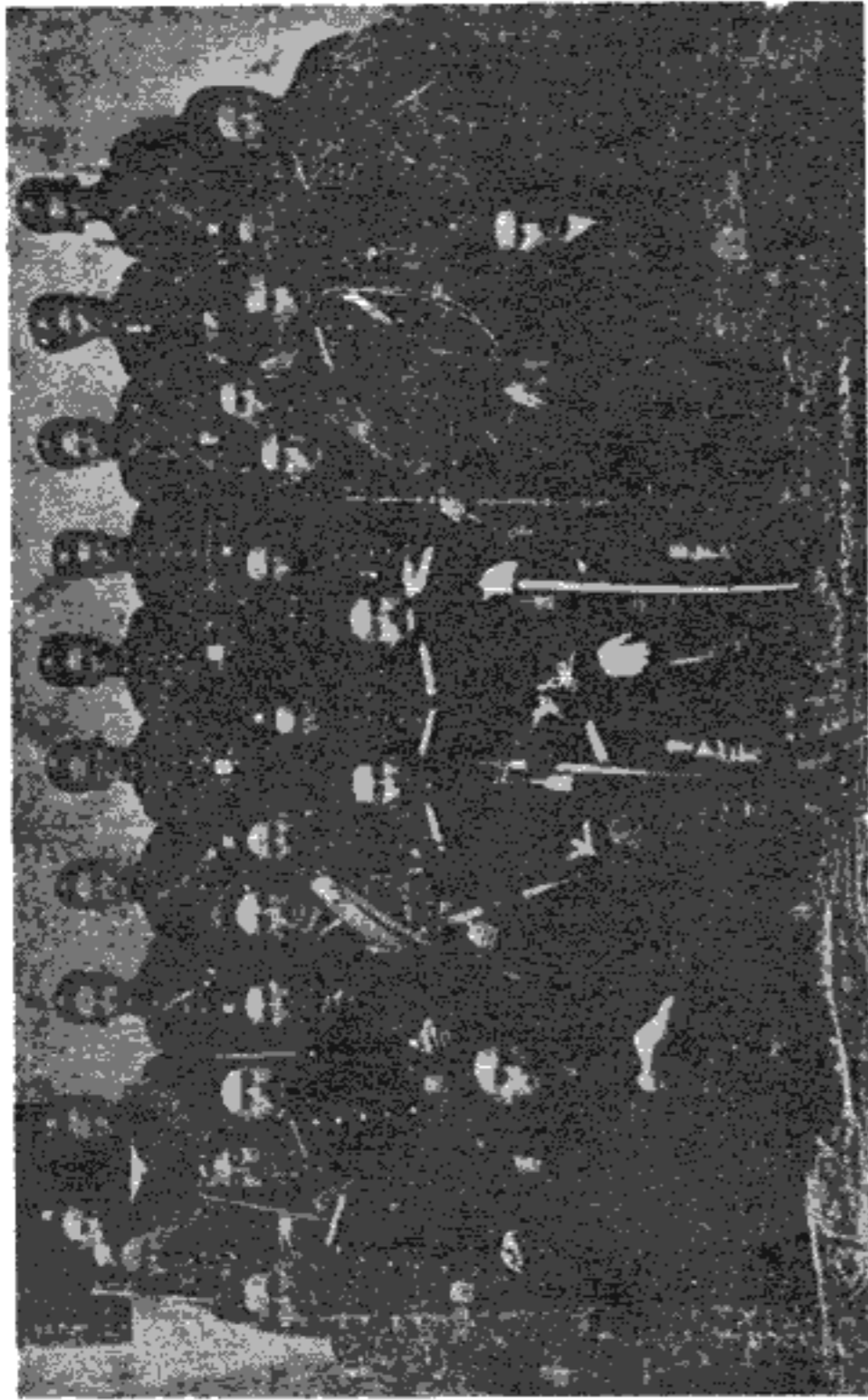
حکیم الملك ، مستوفی الممالک ، شیخ حسین یزدی ، مؤتمن الملك ، شاهزاده امان الله میرزا ، معاضد السلطنه ، مجد الملك ، حسین قلبخان نواب .

نظام السلطنه برخی از وزیران را دیگر گردانیده در نشست شبیه نهم اسفند (۲۶ محرم) مجلس کابینه نوین را بدینسان شناسانید .

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، ظفر السلطنه وزیر جنگ ، صنیع الدوله وزیر مالیه و قواید ، مخیر السلطنه وزیر علوم ، مؤتمن الملك وزیر تجارت ، مؤید السلطنه وزیر عدلیه .

شیخ محمود ورامینی که نامش را برده گفته ایسم یکی از دشمنان پافشار مشروطه میبود در پیشامد میدان توپخانه با گروهی از پیروان بیاری او باشان آمد ، چون دستگاه میدان توپخانه بهم خورد اینان بورامین باز گشتند ، و با آنکه دستگیری همه این بدخواهان شرط آشتی میانه مجلس و شاه میبود کسی باینان نپرداخت . با اینحال شیخ محمود آسوده نشست و پیروانش در آن پیرامونها باشوب برخاستند . سپس نیز آشکاره نافرمانی نموده

واحتشام السلطنه میبود که جز نرم رویی و رویه کاری چشم نبایستی داشت .
در نیمه دوم فروردین باردیگر در تهران هیاهویی برخاسته کشاکش در میان دربار
وانجمنها برپا گردید . چنانکه گفتیم محمد علی میرزا از پیش آمد بمب سخت دل آزرده



پ ۱۷۰

این پیکره نشان میدهد نمونه‌ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۸۸ برداشته شده ولی
نمونه همان شهربانی نخست است)

از دادن مالیات سر باز زدند . با آن نرم رویی که محمد علی میرزا و درباریان با مجلس
و مشروطه مینمودند اینان جز درشتی نشان نمیدادند . چون آوازه این نافرمانی بهر جا
میرسید و کسانی با آن پیرایه‌ها بسته می‌گفتند شاه در ورامین سپاه آماده میگرداند
که بتهران بخواهد و بنیاد مشروطه را براندازد از اینرو مجلس به دولت فشار آورده
سرکوب آنان را خواست . با همه ناخرسندی درونی محمد علی میرزا وزیران ناگزیر
گردیده دسته‌ای از قزاق و سر باز با دو توپ بسر آنان فرستادند ، و این سپاه چون
بامزاده جعفر رسید ورامینیان خیره سرانه در برابر اینان ایستادند و سنگر پدید آوردند .
لیکن همینکه جنگ آغاز یافت و آوای توپ بلند گردید شیخ و پیروانش سراسیمه گردیده
رو بپراکندگی آوردند و هر یکی بسوی دیگر رفت . شیخ محمود نهانی خود را به تهران
رسانیده آهنگ خانه طباطبایی کرد و در آنجا بستی نشست . ولی طباطبایی باو پناه نداد
و شیخ ناگزیر گردیده خود را به بهارستان انداخت و بدانجا پناهِید .

این در آخرهای اسفند بود . پس از روزهای نوروز که نشست مجلس بر پا گردید
گفتگو از شیخ محمود و پناهِش او بمیان آمد ، و شکفت بود که برخی از نمایندگان بشبوه
سست نهادانه خود از و هواداری می‌نمودند . ولی دیگران پاسخ داده چنین نهادند که
به عدلیه فرستاده شود . و چون او خود نمیرفت با زور فرستادند و با دستور عدلیه به
زندانش سپردند .

بدینسان یکی از سر دستگان میدان توپخانه کیفر یافت . شکفت آنکه مجلس که
باینان کیفر میداد بحاجی شیخ فضل الله و سید علی و دیگران نمی‌پرداخت ، و محمد علی میرزا
که سرچشمه همه بدخواهیها میبود گمان بد نبرده بداتسانکه گفتیم بنگهداری میکوشید .
این یکی از ایرادهایی میبود که برخی روزنامه‌های تندرو میگرفتند .

نایب حسین کاشانی که نامش برده ایم از فرصت سود جسته در کاشان دسته‌ای
برای دزدی و راهزنی پدید آورد ، امروزها ناله کاشانیان از دست او و پسران و پیروانش
بلند میبود ، و چون دولت پروایی نمیکرد ملایان کاشان ناگزیر مانده «فتوای جهاد» دادند
که خود مردم بدور گردانیدن آنان کوشند . ولی پیداست که مردم یارای چنین کاری
نمی‌بودند .

بدینسان سال ۱۲۸۶ بی‌پایان آمده سال ۱۲۸۷ که در تاریخ مشروطه
باز کشاکش در میان ایران یکسال بیماندی میباشد فرا رسید . در هفته‌های نخست
انجمنها و دربار سال داستانی رخ نداده آرامش میبود . در این روزها احتشام -
السلطنه رئیس مجلس چه از «ریاست» و چه از نمایندگی مجلس
کناره جویی کرد . چون برخی از روزنامه‌ها بنرم روییهای او با محمد علی میرزا خرده
میگرفتند از این رنجیده خود را بکنار کشید . در نشست شبانه پانزدهم فروردین میرزا
اسماعیل خان ممتازالدوله بجای او برگزیده گردید . لیکن این نیز از رده صنایع الدوله

میبود و شهربانی سخت گرفته پیدا کردن بمب اندازان را میخواست ، و شهربانی بهمان دستاویز شبانه سرباز و پولیس بخانه‌های این و آن میفرستاد و دستگیر میکرد و بیازپرس میکشید ، این داستان همچنان پیش میرفت تا شب چهارشنبه نوزدهم فروردین (۶ ربیع الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهارتن از کارکنان چراغ گاز (که یکی از آنان حیدر عموغلی و دیگری ضیاء السلطان نامی می‌بود) ریختند و با دژ رفتاری هر چهارتن را گرفتند و شهربانی برده بزنجیر کشیدند. فردا نیز هر چهارتن را بکاخ گلستان (نشین محمد علی میرزا) بردند که در آنجا بیازپرس پردازند .

این آگاهی چون پراکنده گردید انجمنهای تهران بار دیگر به جنب و جوش آمدند ، و بعنوان آنکه چند اصل ، از قانون اساسی شکسته شده (زیرا بخانه مردم ریخته و آنگاه در کاخ گلستان بیازپرس پرداخته بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند. فردا پنجشنبه شورش بزرگتر گردیده انجمنها باز در مدرسه سپهسار گرد آمدند و بمجلس لایحه ، فرستادند . چنین پیداست که همدستان حیدر عموغلی ، یا بهتر گویم کارکنان کمیته باکو در تهران ، دست در کار میداشتند و میخواستند که نگزارند باز پرس وجستجو پیش رود و پرده از روی کار بیفتد . هرچه هست مجلس وزیران را بنشست خاسته چگونگی را پرسید . وزیران ناآگاهی نمودند و دانسته شد شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته و او دستور شهربانی داده ، بی آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد. مجلس اینرا ایراد دیگری گرفت .

بهر حال روز آدینه بیست و یکم فروردین (۸ ربیع الاولی) دستگیران را از کاخ گلستان بعدلیه آوردند ، و در اینجا با بودن نمایندگان از مجلس و توده مردم ، بازپرسها نمودند . چون آزاد بخوانان همچنان شور و خروش میکردند ، برگزیدگانی از سوی مجلس با وزیران نشسته چنین نهادند که حکمران تهران و رئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند هر دو در عدلیه دنبال کرده شوند و کیفر قانونی یابند .

ولی محمد علی میرزا باین نهش سرفرو نیاورده با وزیران درستی نمود و چنین گفت : « من خودم با مجلس بکنار خواهم آمد . » وزیران از این پرخاش و درشتی از کار کنار جویی کردند و در خانه‌های خود نشستند. این بود باردیگر کارشورش و جوش بالا گرفت. انجمنها در مدرسه سپهسالار داد هیا هو و سخن پرداز می‌دادند. گاهی خروشیده گاهی مینالیدند . در مجلس پیاپی گفتگو کرده میشد . چندتن هم بنزد شاه رفته با خود او سخن پرداختند. شاه میگفت : اکنون که «ملت» نمیخواهد کسانیرا که آهنگ کشتن من میداشتند دنبال کنم من نیز چشم می‌پوشم ، و پیداست که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت .

یکهفته بدینسان میگذشت ، و چون از باز پرسهای آن چندتن کسه همچنان پیش میرفت نتیجه‌ای بدست نیامد و چنین دانسته شد که بیگناه بوده‌اند ، از اینرو خشم شاه کمی فرو نشست ، و چون وزیران پافشاری میکردند که خواهشهای مردم پذیرفته شود ، و بی

این بکاری نمی‌پرداختند ، محمد علی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عموغلی و دیگران را رها کردند ، و بخواش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران و رئیس شهربانی را بعدلیه آورده بکنار قانون شکنی کیفر دهند چند روزی هم بر سر آوردن آندو تن بعدلیه و باز پرسشان گفتگوها و نمایشها میرفت و خروشها از انجمنها دیده میشد ، تا آن نیز انجام گرفت و بی هیچ نتیجه‌ای پایان پذیرفت . بدینسان کشاکش پایان رسید و انجمنها که از خروشیدن و نالیدن سیر شده بودند پی کارهای خود رفتند .

ولی این يك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید که در روزنامه‌ها ستایش آن را نوشتند و نمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند . در برخی نوشته‌ها که به تبریز میرسید به تبریزبان راهنمایی میشد که پیروی از رفتار تهرانیان کنند ، و در نتیجه این ستایشها و راهنماییها بود که در تبریز هم بانجمن سازی آغاز گردید ، و خواهیم دید که چند انجمن برپا شد .

بهر حال داستان بمب وجستجو از بمب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت. محمد علی میرزا نیز دیگر دنبالش نکرد ، و همانا از همین روزها بود که بالیاخوف و نمایندگان سیاسی روس بگفتگو پرداخت و نقشه بمباران مجلس را آغاز کرد .

در آن هنگام که در تهران این کشاکش میرفت در آذربایجان ، **داستان بیله‌سوار** در مرز بیله‌سوار يك داستان تنگ آلود خونینی رخ میداد . چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و سوم فروردین ماه (دهم

ربیع الاولی) دوساعت از نیمروز گذشته دویقلازف کاپیتن روس بعنوان آنکه اسبش بخاک ایران گریخته بی آنکه بگمرك ایران آگاهی دهد ، باشش سوار روس از مرز گذشته تا نیم میل در خاک ایران پیش آمد . دوکس از ایل قوجه بیگلو در آن نزدیکی اسب میچرانیدند ، دویقلازف بنام آنکه اسب گریخته او با سبهای ایشان پیوسته بایشان نزدیک گردید ، و همینکه رسید یکی از آن دو تن را با گلوله زده از پا در آورد . آن دیگری که میخواست بگریزد او را هم زد . یکدسته از قوجه بیگلو در این هنگام در بازار بیله‌سوار داد و ستد میکردند ، و چون از چگونگی آگاه گردیدند بخونخواهی کسان خود شتافتند ، و در میانه تیراندازی رخ داد و دویقلازف بادو تن روس کشته شدند . يك سالدات زخم‌دار خود را به پاسگاه روس رسانیده از چگونگی آگاهی‌راند. پاسداران روس در زمان به بیله‌سوار تاخته دست بکشتار گشادند. سی و هفت تن را بیگناه کشته و گمرکخانه را با یکصدوسی و پنج خانه نفت ریخته آتش زدند و سراسر دیه را تاراج کردند. چهار روز پس از آن باردیگر بخاک ایران تاخته در دیه «زرگر» هفده تن را کشته و دو بیست و هفتاد خانه را آتش زده سراسر دیه را تاراج کردند. سپس از آنجا به «شیرین سو» که گذرگاه شاهسونان است رفته بیست تن راهم در آنجا کشتند . سه روز دیگر باز به «جواد کنده» ریخته پس از تاراج و کشتار هفتاد و پنج خانه را آتش زدند . بدینسان دست بپنداد بجان و دارک روستایبان بیچاره

گشاده در اندک زمانی چند دیه را ویرانه گردانیدند .

دولت این داستان را تا چندی پوشیده میداشت تا آگاهی برخی از نمایندگان رسید و آنان در مجلس بگفتگو گزاردند . مجلس وزیران را خواست که بیایند و چگونگی را بگویند . وزیران چون آمدند وزیر خارجه اندکی از داستان را گفته پاسخ داد که با سفارت روس در گفتگو می باشیم و فلان سر کرده را نیز با چهار صد سوار از آذربایجان به بیله سوار فرستاده ایم . با این سخنان داستان پایان یافت .

این پیشامد از یکسو میوه پیمان روس و انگلیس . و از یکسو نتیجه کشاکش دربار با مجلس و رو آوردن شاه بسوی روسیان می بود ، و بهر حال يك لکه تنگی در تاریخ جنبش مشروطه پدید آورد . ننگ آور تر آن بود که روسیان کشته شدن دو یقلازف و دوسالدا را بهانه گرفته بدولت ایران فشار می آوردند ، و سپاه در نزدیکی مرز نکه داشته درخواست هائی سختی ، از دستگیر کردن کشندگان آنان و پرداختن بیست هزار منات تاوان و مانند اینها ، از والی آذربایجان می کردند ، و شکفت آنکه با اینحال دوستی ایران و روس پایدار مانده سفیر روس در تهران در کشاکش های شاه و مجلس میانجیگریهای دوستانه می کرد . پیداست که خواستشان جز فشار آوردن با آذربایجان نمی بود .

در این هنگام آذربایجان از هر باره در فشار میبود . زیرا هنوز از زمستان شاهسونان تاخت و تاز می کردند ، و اکنون که بهار فرا رسیده بود میدان تاخت و تاز را هر چه پهناورتر میگردانیدند . در سراسر اردبیل و قره داغ و خلخال و سراب راههار بسته یکایک دیه ها را تاراج می کردند و تا چند فرسخی تبریز پیش می آمدند .

فرمانفرما والی آذربایجان که پس از گریز از ساوجبلاغ در میان دو آب نشسته ، با هردشواری که میبود ، بسیج سپاه کرده نوید میداد که با همان سپاه بر سر شاهسونان رود ، این زمان او نیز کناره جویی مینمود و آن سپاه را پراکنده میگردانید .

در ارومی که محترم السلطنه فرمانروایی آنجا را نیز میداشت تنها در خود شهر اندک آرامش و سامانی میبود ، و در پیرامونها گردان آمدن بهار را فرصت شمارده آنچه میتوانستند تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند . تلگرافی که انجمن ارومی در هفتم اردیبهشت (۲۴ ربیع الاولی) به تبریز فرستاده ، اگرچه از سرپای آن زبونی میبارد و پیداست که چند تن بیکاره پست نهادی بنام انجمن دست در کارها میداشته اند ، چون اندازه گرفتاری آن پیرامونها را نیک میسازند جمله هایی را از آن در اینجا میآوریم :

«... آتش بیداد در ارومیه و اطراف افروخته تمامی دهات را قتل و غارت زاید بر ، دو هزار از مرد و زن و بچه سر بریده و شکم دریده .. الآن فقط در قرینین شیطان آباد ، و داس آغیل زیاده بر یکصد نفر جنازه مسلمان آغشته خون بی حفاظ و غسل و کفن میمانند ، راه های شهر از چهار طرف مسدود و هر چه مال التجاره و غیره در راه بود کلا بردند ، و مسافرین را سخت کرده هی سرمیبردند ، شکم می درند و از طرف حکومت هم اقدامی ،

و که شفای صدر حاصل نماید نیست ... امشب نیز هجوم آورده یکطرف شهر را بردند ، و سیم تلگراف را بریده اند اگر چند روزی بدینمنوال بگذرد باید کل یا کل لحم اخیه ، مبتأ گردد . ای وای که درد دل بسیار و محنت و غم بیشمار انجمن ملی ارومی ،

در تبریز انجمن ایالتی دل بحال ارومی وارد بیل سوزانیده شب و روز تلاش میکرد که چاره ای سازد ، ولی چون دولت همداستان نمیبود کاری پیش نمیرفت . پس از فرمانفرما مقتدر الدوله در تبریز جانشین والی میبود . انجمن او را بیکاره دانسته به تهران پیشنهاد کرد که حاجی نظام الدوله که رئیس لشکر نیز میبود جانشین والی باشد . از تهران پذیرفتند و او دست بکار زده از شقایق و دوفوج سرباز خواست که بر شاهسونان بفرستد . و با آنکه این کار را با آگاهی وزارت جنگ کرد دوروز نگذشت که يك تلگراف تند وزشتی از امیر نظام رسید که فوجها را به تهران « برای رکاب » فرستید . این دلیل آشکاری بود که دولت آذربایجان را در میان آشوب میخوهد . از آن سوی چون این زمان نقشه بمباران مجلس کشیده میشد باین سربازان در تهران نیاز میداشتند .

محمد علی میرزا تنها آرامش آذربایجان را نمی خواست ، برای آنجا گرفتاری های دیگری نیز می بسیجید و نبرتها نیز بکار میبرد ، یکی از این نبرتها داستان گریز رحیمخان از تهران و آمدن او با آذربایجان بود که در همین روزها رخ داد ، رحیم خان

گریز رحیمخان از تهران



را گفتیم که در نتیجه شورش تهرانیان دستگیر کرده در عدلیه بزنجیر کشیدند. ولی چون چندی گذشت برخی از نمایندگان و سران آزادی، بشیوه فراموشکاری خودشان، کم کم بزحیمخان نیز دلسوزی می نمودند و آرزوی میانجیگری میداشتند. رحیمخان پیام میفرستاد که اگر پسران من آدم کشته اند پس چرا من در بند باشم؟! و آنگاه آنچه در باره قره داغ بزبانها انداختند دروغ میبود. چهار تن بیشتر، آن هم از خودکسان پسرانم، کشته نشده، (با آنکه ما تلگراف انجمن تبریز را در آن داستان آورده ایم که شماره کشتگان را از مردم بی گناه تادویست تن می شمرد).

هرچه بود این گفته های رحیمخان در بسیاری از سران آزادی می هنایید. سپس چون آشوب توپخانه رخداد او باشان بزنداد عدلیه رفته او را باسالار مفخم بجنوردی رها گردانیدند. لیکن چون سپس مجلس فیروز در آمده محمد علی میرزا زبونی و ناتوانی نشان میداد، برای آنکه رحیمخان را دوباره بزنداد باز نگردانند یکدروغی بدینسان پراکنده گردانیدند: «آن روز چون رفته اند زنجیر رحیمخان را بردارند نگزارده و گفته است مرا «ملت» بند کرده و باید «ملت» آزاد گرداند». بکروزنامه چاپلوس نیز اینرا نوشت و بگوش همگی رسانید.

از آن سوی نظام الملك وزیر عدلیه که میدانیم از افزار های کار محمد علیمیرزا بشمار میرفت، و چون در پیشامد تاخت و کشتار پسر رحیمخان والی آذربایجان بوده بود، به بیکنهای رحیمخان در آن باره گواهی میداد، و یک نوشته ای هم نوشت. این بود که کمسیون عدلیه پرک داد که رحیم خان از بند آزاد گردد. این در آخر های دیماه بود پس از چند روزی هم شاد روان طباطبایی رحیم خان را همراه خود برداشته بمجلس آورد. در آنجا رحیم خان بشیرین زبانیها پرداخته بترکی گفت: «مرا بفرستید زبان میدهم که بمرز ساوجبلاغ رفته گردان را سرکوبم». نمایندگان زودباور فریب این سخنان او را خوردند و حاجی امامجمعه خوبی که در میانه ترجمان میبود سنایش از او کرد. سپس برحیم خان سوگند قرآن داده پیمان از او گرفتند که گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد.

بدینسان رحیم خان پاك گردیده بشمار مشروطه خواهان در آمد. در تهران آزاد میزیست، ولی گفته بودند که بیرون نرود. لیکن در آغاز های اردیبهشت ناگهان سراغی از او از راه قزوین رسید که با شتاب روانه آذربایجان میبود، و هر که را از راهروان میدیده لغت میکرد و درهمه جا سیمهای تلگراف را میکسیخته. محمد علی میرزا باو دستورهایی داده روانه آذربایجان میگردانید بود.

این آگاهی در تهران مایه افسوس آزادیخواهان گردید. از آن سوی رحیمخان چند روزه خود را بقره داغ رسانیده بکسان خود پیوست لیکن هنوز نیرنگ نا انجام میبود، و میبایست کارهای دیگری نیز کند. این بود بدیه اسبلان که دوسه فرسخی تبریز

است آمده از آنجا نامه ای بانجمن نوشت که پشیمانی او را بپذیرند و زینهار بدهند تا به تبریز بیاید و دست بدست «ملت» گزارد.

این نامه چون به تبریز رسید نمایندگان انجمن بسکالشی نشسته اینان نیز که در ست نهادی و فراموشکاری همرد؛ نمایندگان دارالشوری میبودند همگی بیک زبان از رحیم خان ستایشها کردند، و این بود فردا چهارشنبه شانزدهم اردیبهشت (۵ ربیع الاخری) چند تنی از نمایندگان انجمن ایالتی و از دیگران بدیه اسبلان رفتند و رحیمخان را که با دویست و پنجاه تن سواره با آنجا آمده بود دیدار کردند و فردا پنجشنبه او را برداشته بشهر آوردند، و دوسه روز پس از آن که نشست بر پا گردید رحیم خان در اینجا نیز بشیرین زبانیهای برخاست و نویدهایی از خود داد. نمایندگان نیز هر یکی بنوبت خوشآمد گوییهای کردند. کوتاه سخن آنکه رحیمخان در اینجا نیز پاك گردید و یکی از پناهگاههای «ملت» شد.

اینمرد بیکبار بیسواد و نادان میبود و از نادانیهای او داستان های خنده آوری بر سر زبانهاست. با این حال چه در تهران و چه در تبریز با چاپلوسی و شیرین زبانی نمایندگان کوتاه اندیش سست نهاد را فریفته افزار کار خود گردانید.

در همان روزها مخبر السلطنه از تهران بوالیگری تبریز، برگزیده شده و از راه گیلان و قفقاز روانه گردیده بود و چون روز نوزدهم اردیبهشت (۸ ربیع الاخری) بتبریز خواستی رسید، از سوی انجمن درس پل آجی پذیرایی باشکوهی کرده شد و چون نام او بنیکی رفته و از تهران سفارشها شده بود مردم نیز شادمانی نمودند. مخبر السلطنه نیز ارجشناسی نشان داده از راه بانجمن آمد و در آنجا زمانی میبود تاروانه شمس العماره گردیده و هم از فردا بکار برخاسته همگی را از خود خشنود گردانید.

در همان روزها يك دژ رفتاری از کارکنان شهربانی رخ داد. چون کسانی بدگویی از اجلال الملك کرده بودند کارکنان شهربانی از سرکردگان وزیرستان، باشوب برخاسته و رختهای دولتی را از تن کنده در بازارها و کوچه ها بهیاهو و غوغا پرداختند، کسانی در منازعه های مجید الملك شلیک نموده مردم را هراسان گردانیدند. مخبر السلطنه بدستبازی انجمن آشوب را فرونشاند، لیکن برخی از ایشان همچنان لگام گسیختگی مینمودند، و شب یا روز آزار و گزند از مردم دریغ نمی گفتند. از جمله خیل نام که «ایت خلیل» نامیده می شد، و خود در بیباکی و دلیری و ستمگری کمتر مانند میداشت و مردی تناور و بلند بالائی میبود، در گزند و آسیب بمردم اندازه نمی شناخت، و چون روز روشن مست شده و تپانچه بدست در بازار بید مستی برخاسته بود، با دستور مخبر - السلطنه دستگیرش کرده بزنداد سپردند. این مرد یکی از لوتیان شمرده میشد و در جنگ گذشته که با دوچی و سرخاب رفت دلیری بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از

کردگان شهربانی گردیده بود، و چون دادخواهان بسیاری میداشت در همان زندان خفته‌اش کرده بسزایش رسانیدند. (۱)

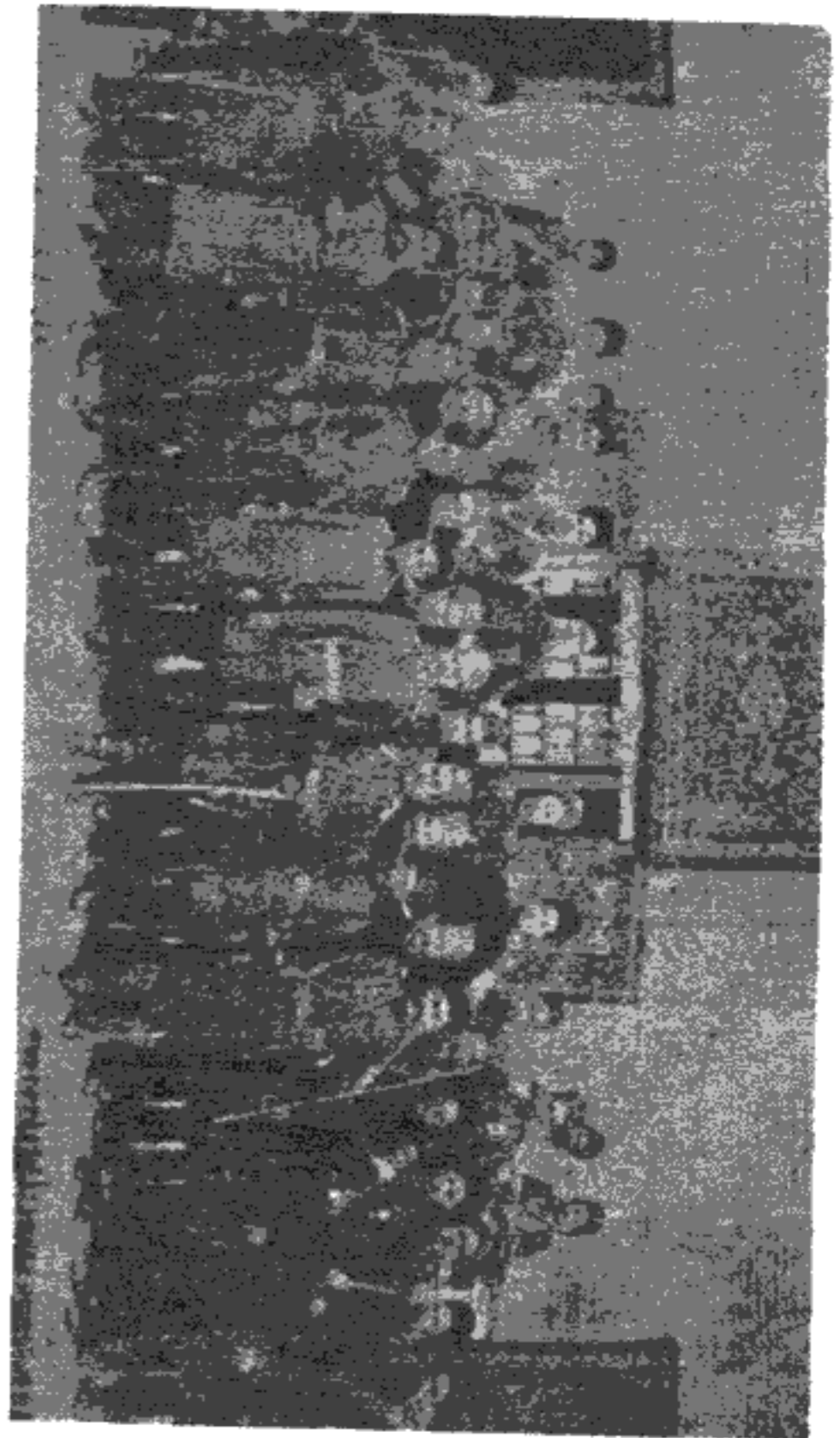
سپس چون روسیان همچنان فشار می‌آوردند و دولت میخواست برای دلجویی از آنان لشکری بر سر شاهسونان فرستاده شود مخبر السلطنه با نمایندگان انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که رحیمخان را برای آن کار فرستند، چیزیکه هست دو تن نیز از سوی انجمن همراه او سازند که نگران کارهایش باشند. بدینسان رحیمخان نقشه خود را بپایان رسانید، و انجمن که فریب او را خورده بود، هشتصد تفنگ و دو توپ و هیجده هزار تومان پول باو داده روانه قره داغ گردانید که سواره و سرباز گرد آورده بر شاهسونان رود. لیکن خواهیم دید که رحیمخان در قره داغ نشست تا هنگامیکه با دستور محمد علی میرزا بر تبریز آمد و آن توپها و تفنگها را در ویرانی انجمن بکار برد.

بیگمان رحیمخان از تهران با دستورهایی از محمد علی میرزا و برای همین کار بیرون آمده بود. لیکن دانسته نیست که مخبر السلطنه آگاهی از آن نیرنگ می‌داشته یا نمی‌داشته است.

نیرنگ دیگر محمد علی میرزا در باره تبریز آمدن امام جمعه و مجتهد باین شهر بود که اندکی پس از داستان رحیم خان رخداد. چنانکه نوشته‌ایم آزادیخواهان اینان را از تبریز بیرون کرده بودند. امام جمعه از روزی که رفته بود در قزلجه میدان که چند فرسخی تبریز و بر سر راه تهران است می‌نشست. اما مجتهد چنانکه باز نموده‌ایم بنهران رفته در آنجا بهمدستی حاجی شیخ فضل الله و دیگران داستان بست نشینی عبدالعظیم را پدید آورد. پس از بیرون آمدن از بست نشینی دیگر نامی از او در میان نمی‌بود، و گویا در شمیران نشسته بی یکسویی مینمود، و ما نمیدانیم این هنگام از کجا و به چگونه نقشه بازگشت او به تبریز بمیان آمد. آنچه در بیرون دیده شد این بود که روز پنجشنبه دهم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاولی) بمجلس درآمد، و آقای بهبهانی، که بیگمان در بیرون با او سخنانی رفته بود، در میان گفتگو چنین گفت: «لیکن در باب جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا اهالی آذربایجان استدعا کرده و استغاثه نموده‌اند که تشریف ببرند. چون در واقع پیشوا و آقای مملکت هستند و خوب نیست بیش از این بی پیشوا بمانند حال بمجلس تشریف آورده اند و البته مجلس مقدس هم تصویب و تأکید مینماید که تشریف ببرند». ممتاز الدوله هم در همان زمینه جمله‌هایی رانده چنین گفت: «هر چه زودتر تشریف ببرند بهتر است».

این داستان گذشته از آنکه خامی شادروان بهبهانی را میرساند و بیگمان فریب دربار را خورده بود، خود يك کار شگفتی میباشد. زیرا تبریز در این هنگام يك پشتیبان

(۱) در پیکره ۱۶۵ در پشت سر محمد خان سر کرده قزاق (از دست چپ او) دیده میشود.



پ ۱۷۲

این پیکره نشان میدهد نمونه‌ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۹۰ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

ارجمندی برای مشروطه و دارالشوری شمرده میشد، و این نمی‌سزید که بی‌آگاهی از خود تبریزیان خرسندی برقتن مجتهد با آنجا داده شود. شگفت تر از آن خاموشی تقی‌زاده و دیگران است که نمایندگان آذربایجان شمرده میشدند.

هر چه بود حاجی میرزا حسن با شتاب آماده رفتن گردید. برخی نمایندگان چگونگی را با رمزبشیریز آگاهی دادند. تبریزیان خرسندی ننمودند و انجمن ایالتی آن را بتهران آگاهی داد. نیز برخی انجمنها خود تلگرافهایی فرستادند. لکن این تلگرافها تا تهران برسد حاجی میرزا حسن از آنجا بیرون آمده بود، و چون تبریزیان پافشاری می‌نمودند که او را از قزوین بازگردانند و نمایندگان را بتلگرافخانه خواسته

بودند، از تهران تلگراف بسیار درازی رسید که خواهش میکردند تبریزیان از سر نا خرسندی در گذرند، و بشیوه همیشگی خود سودهایی برای این رویه کاری نا بجا می‌شمرند. از آنسوی حاجی مخبرالسلطنه بدست‌اوین قانون اساسی هواداری از مجتهد و بازگشت او مینمود. از اینرو تبریزیان ناگزیر مانده بخاموشی گراپیدند، و در این میان امیدمند می‌بودند که اگر پذیرایی و پیشواز نیکی از او کنند، باشد که دوتیرگی از میان تبریزیان برخیزد و کینه‌های کهن فراموش گردد.

در این میان امامجمعه نیز آماده بازگشتن بشهر گردید. چون حاجی میرزا حسن باز میگشت

نخواست او باز نگرردد. بویژه که حاجی مخبرالسلطنه بنام قانون هیچگونه جلوگیری را سزا نمی‌شمرد نخست روز یکشنبه سوم خرداد (۲۳ ربیع الاخری) امامجمعه بشهر درآمد. آزادپخواهان نیز پذیرایی برخاستند، و بگفته روزنامه انجمن ده هزار تن کما بیش مردم به پیشوازشتافتند بودند. از اینرو او هم یکسره بانجمن ایالتی آمد و سخنانی از روی مهر و خوشی، یا بهتر گویم، از راه رویه کاری، در میان او با نمایندگان رانده شد.



پ ۱۷۳

ماشاء الله خان کاشانی

سپس یکشنبه دیگر که دهم خرداد (۳۰ ربیع الاخری) میبود حاجی میرزا حسن بشهر خواستی رسید. در اینجا انجمن ایالتی و دیگرانجمنها و سردستانان همگی پذیرایی برخاستند، و سراسر شهر بجنبش درآمد. پیشواز بسیار با شکوهی کردند. نمایندگان انجمن تا باغ حاجی ابراهیم صراف پیش رفته در آنجا دستکاه پذیرایی درچیده، و توده مردم تا یکفرسخ از بیرون شهر جلورفته سر راه رافرا گرفته بودند. با آنکه آزادپخواهان کینه را زها کرده از در آشتیخواهی درآمد بودند بد خواهان مشروطه باز کینه جویی نشان میدادند و همچشمی بی‌اندازه می‌نمودند حاجی میرزا حسن را روی تخت روان نشاندند مردم آنرا روی دوش راه‌میبردند، بگفته روزنامه انجمن پیشوازی باین شکوه کمتر دیده شده بود.

بدینسان نقشه‌های محمدعلی میرزا در باره تبریز، یکی پس از دیگری با دست دو سید و مجلس شوری و مخبرالسلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی انجام میگرفت. همین آمدن امامجمعه و مجتهد، بجای آنکه دوتیرگی را از میان بردارد، آنرا بدتر گردانید و بدخواهان مشروطه از آمدن آنان بگستاخی افزودند، و خواهیم دید که یکماه نگذشته همین ملایان بجه دشمنی با مشروطه برخاستند.

در این هنگام یکی هم از گرفتاری‌های آذربایجان حکمرانی حاجی محتشم‌السلطنه در ارومی میبود. این مرد بیرنگه که امروز پس‌ازسی و چند سال در پریس مجلس شوری است، آنروز یکی از هواداران خود کامگی و از کارکنان ذربار میبود، و از اینرو در ارومی نشسته بجای آنکه دست باز کند و از همان مردم شهری و روستایی و از سرباز و سواره که در دسترس میداشت، سپاهی سازد و کردان تاراجگر را دور راند با پرویی و بیشرمی تلگراف بتبریز فرستاده پس از باز نمودن بیدادگریهای دلگداز کردان چنین می‌نوشت: «دولت و ملت که نتواند پنجهزار نفر در سرحد خود برای حفظ رعیت خودش تدارک کند باید این روزها را ببیند».

اکنون باز تهران می‌آییم: در اینجا در شهریورماه یک نیرنگی از حاجی سید محمد یزدی به آشکار افتاد، اینمرد که در نیرنگبازی سید محمد یزدی و پلبیدی کمتر مانند میداشت بیش از دیگران با مشروطه دشمنی مینمود و هر زمان بکار دیگری برمبخت، یکبار در تبرماه گذشته چنین نیرنگی اندیشیده بود که آگهی‌هایی با ژلاتین از زبان مجاهدین قفقازی، تبریزی بسازد، در این زمینه که «ما بهایی هستیم و این کوششها را برای آشکار کردن دین خود بکار میبریم، ایرانیان باید بهایی شوند و گرنه همگی کشته خواهند شد»، و آنها را در تهران و دیگر جاها پراکنده کنند، تا بدینسان مردم عامی را بمجاهدان بدگمان گردانند نیز محمد علی میرزا کسی را با پول بنزد عبدالبها (عباس افندی) که هواداری از او مینمود بفرستد که «لوح»‌هایی بنامهای برخی از سران آزادی در تهران و تبریز نوشته از

کوششهای آنان در راه پیشرفت بهاییگری سپاس گزارد و نوید فیروزی دهد ، و ، این دلوح، در پستخانه گرفته شده چگونگی بمردم آگاهی داده شود .

این نیرنگ را آنزمان اندیشیده بود ، و چون ایرانیان با بهاییان دشمنی سختی می نمودند و بهر کاری که بدگمان میشدندی آن را از بهاییان دانستندی ، نتیجه بزرگی را از پشت سر این نیرنگ می ببوسید . لیکن در آن روزها در نهران کاری با شکار افتاد و پیش از آنکه بکار بسته شود دانسته گردید ، و حبل المتین تهران (در شماره ۴۶ خود) سر گفتار خود را در آن باره نوشت ، آنزمان نا انجام ماند . با اینحال حاجی سید محمد دست از آن برداشت و امسال بار دیگر آن را بکار بست .

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه خواهان شبانه کسانی را در بازار دید که آگهیهای بدیوارها می چسبانند . او چون یکی از آنها را خواند روی سخن بمحمد علی میرزا میداشت و نزدیک باین جمله هایی مینوشت : « ما گروه بهاییان که از زمان ناصرالدینشاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود میبودیم و دچار کشتار و تاراج میگردیدیم ، و سپس نیز این رنجها را در راه مشروطه بردیم همه برای این میبود که همچون دیگران آزاد باشیم . مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم ، و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شده آن بمب را انداختیم ... اگر بما آزادی داده نشود از هیچگونه کشتن و سوزانیدن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد ... ، و کسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهاییانند .

آنمرد چگونگی را دریافت ، و فردا بعدلیه رفته و آگاهی داد ، و جای خشنودی بود که با اندک جستجویی یکی از چسبانندگان آگهی بدست افتاد ، و او دیگران را هم نشان داد که همگی دستگیر شدند و بزیر باز پرس آمدند ، یکی از آنان برادر زاده حاجی سید محمد ، و دیگری سید آهنتاب خلخال میبودند . این سید خلخال نیز یکی از نیرنگبازان میبود ، که از آغاز جوانی بعنوان اینکه آهن تافته را با دست بر میدارد و گزند نمی یابد خود را بدربار مظفرالدینشاه بسته پول گزافی درمییافت . سپس هم خود را بمحمد علی میرزا بسته بود (۱)

اینان گفتند : آن آگهیها را سید علی آقا بما داده بود ، ولی چون سید علی را بعدلیه خواستند نا آگاهی نموده سوگند یاد کرد . این بود بگرفتاران سخت گرفتند و یکی از ایشان راستی بمیان نهاد . گفت که نیرنگ از آن حاجی سید محمد میباشد . بعدلیه حاجی سید محمد را دستگیر گردانیده بیاز پرس کشید ، و پس از چند روزی در دادگاه رسیدگی شده چنین نهاد شد که دستار سیاه را که نشانه « سیدی » میبود از سر او بر دارند و با زنجیر در زندان نگاهدارند . بدینسان این سید نیرنگباز بزنجیر و زندان افتاد .

(۱) پس از برافتادن محمدعلی میرزا نیز در میان مشروطه خواهان میبود که در تبریز و

در همانروزها داستانی نیز برای شیخ محمود ورامینی رخ داد . چگونگی آنکه ماشاءالله خان کاشانی که گرفتار شده و در زندان عدلیه نگاهش میداشتند در آخر های

اردیبهشت شبانه با چند تن دیگری از آنجا بگریختند و خود را رها گردانیدند . پس از این پیشامد از عدلیه دستور داده شد که برخی زندانیان بزرگ گناه را که یکی از آنان شیخ محمود میبود ، در آنجا نگاه نداشته بانبار دولتی بفرستند و چون آنان را بیرون میآوردند شیخ محمود که مرد سرکش و خیره رویی می بود زبان بدشنام و ناسزا بمشروطه و عدلیه بکشاد ، و این بود او را بعدلیه آورده چوب بسیاری زدند و سپس نیز روانه انبارش گردانیدند .



پس از چند روزی هم با یک

پ ۱۷۴

شکوه بزرگی کیفر کشندگان فریدون شیخ ابراهیم زنجانی (یکی از نمایندگان دوره یکم) زردشتی که نه تن میبودند بکار بسته گردید . چنانکه گفتیم کشندگان او را گرفته بودند در عدلیه بیاز پرس و رسیدگی میپرداختند و چون پایان پذیرفت دادگاه بهریکی از ایشان باندازه گناهش سزایی نوشت که در روز سوم خرداد (۲۳ ربیع الثانی) در حیاط عدلیه با بیون چند هزار تن از تماشاچیان روان گردید . بدینسان که بکسانی از آنان هزار و صد ، و بکسانی کمتر از هزار تازیانه زده تنهای همگی را بختند . سپس دوتن از ایشان را در تهران بزندان فرستاده هفت تن دیگر را با تن خسته روانه کلات گردانیدند .

بدینسان بسیاری از سران آشوب توپخانه و از اوباشان آنجا کیفر مییافتند ، و اینها چون نمونه پیشرفت مشروطه و قانون میبود در مردم نیک میهناید . اگرچه این کیفر کشندگان فریدون بهواداران کیش شیعی بسیار برخورد ، و اینکه بکیفر کشته شدن یک زردشتی بدنه تن شیعی تازیانه زنند بآنان گران افتاد ، و یکی از داغهای دلهاشان همین میبود ، لیکن رویهمرفته از این کیفرها نتیجه های نیکی بدست میآمد .

در همانروزها بار دیگر یک شیرینکاری از محمد علی میرزا ، و در برابر او یک شیرینکاری از مجلس سرزد . چگونگی آنکه چون روز بیست و پنجم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاخری) روز زایش شاه می بود ، و ما گفته ایم که سال گذشته در همین هنگام کشاکش

در میان دربار و مجلس میبود و از اینرو مردم جلوگیری از جشن و چراغانی کردند، امسال را خود محمد علی میرزا پیش افتاده بمنوان آنکه با آن پیشامد های مرزی (داستان بیله سوار و ساوجبلاغ و ارومی) جشن نباید گرفت، و بلکه باید در رفت آن جشن را بیازماندگان کشتگان داد، با تلگراف بوالیان و فرمانفرمایان دستور خودداری فرستاد نامه ای نیز از وزارت داخله در همان زمینه بمجلس نوشته گردید. لیکن مجلس چنین نهاد که بشکرانه این موهبت و رأفت کبرای ملوکانه، در همه جا جشن با شکوهی گرفته شود. این بود در تهران و تبریز و شهرهای دیگر جشنهای بزرگی گرفتند و شادیهان نمودند، و نام این بیخردی راه نجات ملت، گزاردند.

در حالیکه در همان هنگام بهر گوشه ای از ایران آشوبی بر پا **آخرین دوروی** و چنانکه گفتیم ناله از هر سو بلند میبود. گذشته از پیشامد های از **محمد علی میرزا** تنگ آور بیله سوار و ارومی، و گذشته از تاخت و تاز شاهسونان و راهزنیهای نایب حسین کاشانی و مانند اینها، در پیرامون خود تهران دزدان و راهزنان فراوان گردیده ایمنی از میان برخاسته بود. بلکه در خود پایتخت بار دیگر او باشان دست بکار زده شبها رهگذران را لخت میکردند. در برابر این همه آشوب از محمد علی میرزا جز بی پروایی دیده نمیشد، بلکه چنانکه گفتیم از کوشش دیگران نیز جلو می گرفت. با این نشانه های آشکار از بدخواهی او مجلسیان و سران انجمن خود را فریب داده بایک نمایشی از شاه بخوشدلی برمیخواستند.

اگر راستی را بخواهیم همینان از دوون دل، گمان نیکی بمحمد علی میرزا نمیداشتند. ولی چون مردان جانفشانی نمی بودند و بکندن ریشه بد خواهیهای دربار دلیری نمی داشتند، از اینرو خود را فریب داده بد انسان بنمایشهای رویه کارانه محمد علی میرزا ارج می گزاردند.

در همانروزها کابینه نظام السلطنه چون کاری از پیش نمی برد و خود را در فشار میدید، کناره جویی کرد. از آنسوی چون آشفتنکی کارها از اندازه گذشته، و برخی روزنامه ها همچنان گفتارهای تندی می نوشتند، و روزنامه مساوات کارش با محمد علی میرزا بداد گاه کشیده بود، و حبل المتین که پیکر روزنامه خونسرد و میانه روی میبود گفتار زیر عنوان «نفس آخر ایران و یا خاتمه حیات ایرانیان» مینوشت، باز کسانی از شاهزادگان و قاجاریان بتکان آمده چنین خواستند که بکوشش پردازند و روز شنبه نهم خرداد (۲۹ ربیع الاخری) نشست بزرگی در خانه عضدالملک رییس ایل قاجار بر پا گردانیده بگفتگو پرداختند. سران اینان گذشته از عضدالملک، امیراعظم، علاءالدوله، معینالدوله، سردار منصور، جلال الدوله (پسر ظل السلطان) بوده چنین میگفتند: این گرفتاریها که از درون و بیرون به ایران رو آورده تا شاه دل با مجلس پاک نگرداند و باتوجه همدست نگردد چاره نخواهد پذیرفت، و از آن سوی هم کسانی در دربار بدخواه

مشروطه اند و آنان شاه را نمی گزارند که با مجلس دل پاک گرداند. میگفتند. باید کاری کرد که شاه آن چندتن را از دربار دور گرداند، و تا این نتیجه بدست نیامده ما نباید از اینجا پراکنده گردیم.

از اینرو فردا نیز همان نشست را میداشتند، و در اینمیان انجمنها نیز پا بمیان گزاردند و نمایندگانی از خود بانجا فرستادند و کار بزرگتر گردید. از آنسوی محمد علی میرزا چون این داستان را شنید آنرا بر انگیزخته ظل السلطان شمرد و بسیار بیمناک شد، زیرا چنانکه گفته ایم ظل السلطان درشت و پنجسالگی خواهان تاج و تخت می بود، و این هنگام اگر چه بوالیگری فارس رفته از تهران دور میزیست لیکن کسانش همچنان میکوشیدند، و چون پسرش



پ ۱۷۵

در این نشستها یکی از سرجنابان **میرزا محسن (از نمایندگان مجلس یکم)** شمرده میشد این محمد علی میرزا را بدگمان میکردانید.

روز دوشنبه همچنین نشست برپا میبود، و پس آنروز عضدالملک همراهمشیرالدوله که پس از نظام الملک پسر وزیر برگزیده شده بود، بنزد شاه رفته درخواست شاهزادگان و قاجاریان را رسانیده بیرون کردن امیر بهادر و شاپشال و چندتن دیگری را که فهرست کرده بودند از دربار خواستار گردید. محمد علی میرزا چون این روزها با روسیان در گفتگو بوده و آخرین نقشه را برای برانداختن مجلس میکشید (وهمانا این نشست خانه عضدالملک اندیشه او را استوارتر گردانیده بود)، برای پرده پوشی بآن راز، این درخواست را پذیرفته دستورداد که آن چندکس در دربار نمانند بیرون روند، و مشیرالسلطنه با فرمان او آگهی پایین را نوشته با مهر خود بیرون فرستاد:

« این بنده مشیرالسلطنه که رئیس الوزراء هستم در خدمت حضرت اشرف آقای «عضدالملک مدظله العالی و سرکار والا نیرالدوله شرفیاب خاکبای جواهر آسای مبارک» «همایونی ارواحنا فداء شده مطالب دولتخواهانه امراء و وزراء و اعیان و عموم ملت» «را معروض داشته، مستدعیات راجع بتصفیه دربار در حضور همایونی مقبول افتاد و «داشخاص مفصله ذیل را: امیر بهادر جنگ. شاپشال. علی بك. موقر السلطنه. امین الملک» «مفاخر الملک از دربار معدلت مدار تمهید و از نوکری معزول فرموده و امیدواریم بعد»

د از رفع این سوانح کلیه امور مملکتی اصلاح شود.

چون این آگاهی پراکنده گردید آزادخواهان بی آنکه گمان دیگری بر ندیشادی برخاستند... نااطقان اینسو و آنسو دویده و آن آگاهی را بمردم خوانده بهمکسی مژده دادند و همچنین در خانه عضدالمک درباریان و شاهزادگان آنرا فیروزی خود شماره سخت بنازیدند. بگفته روزنامه مجلس «صدای زنده باد شاهنشاه عادل، پاینده باد اعلیحضرت محمد علی شاه سلطان مشروطه خواه ملت نواز گوش فلک اثیر را کبر می ساخت»

این بود آخرین فریبکاری محمد علی میرزا. شب آن روز پس از نیمه شب امیر بهادر با بیست تن غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بستی نشست. آن چند تن دیگر نیز هر کدام پناهگاهی بخود جستند و روپنهان گردانیدند. ولی خواهیم دید که جز برای دوسه روز نمی بود.

در همان روزها يك كوشش بدخواهانه ای، که خوددنبال نیرنگ **يك كوشش بدخواهانه** محمدعلیمیرزا می بود، از نمایندگان روس و انگلیس دیده از نمایندگان بیگانه شد که می باید در اینجا بنویسیم. ما این داستان را یکی در کتاب آبی میبایم که سفر انگلیس بوزیر خارجه آن دولت آگاهی داد و دیگری در کتاب پروفیسور براون که از زبان تقیزاده آورده. سفیر انگلیس چنین میگوید: آن روز مسیو دوهارتویک که بدیدن من آمده بود گفت شاه خود را از دست رفته میداند. من بسیار آرزومندم که جان او را نگهداری کنیم. بگمان مسیو دوهارتویک کار بسختی بی اندازه انجامیده و هنگام آن رسیده بود که دو سفیر پا بمیان گزاریم. او بهتر می دانست تلگراف کرده (چون در قلهک میبودند) از مشیرالدوله، که با آنکه از پنجروز پیش کناره جویی نموده بود باز در کارهای وزارت خارجه دست میداشت، گاه برای دیدار خواهیم. من گفتم: بسیار خرسندم که چنین کاری کنیم ولی گمان ندارم از گفتگوی ما مشیرالدوله نتیجه بدست آید. زیرا او گفته های ما را درست نخواهد رسانید. پس بهتر است در آن نشست رییس مجلس نیز بوده باشد. مسیو دوهارتویک گفت. برییس مجلس بیش از مشیرالدوله امیدمند نتوان بود، پس بهتر است عضدالمک هم بوده باشد این بود بمشیرالدوله تلگراف کردیم که برای سه و نیم پس از نیمروز با آن نیز آگاهی دهد، و من چون در آن ساعت بخانه مشیرالدوله رسیدم دیدم مسیو دوهارتویک آنجاست. ولی ممتاز الدوله، عضدالمک بیبانه های بیجایی از آمدن خودداری کرده اند. (پروفیسور براون مینویسد: اینان گفته بودند. باید همه گفتگوی سفیران بمیانگیری وزیر خارجه باشد، و بدینسان خشکه پارسایی سیاسی نشان داده بودند). مسیو دوهارتویک بسخن پرداخته بوزیر خارجه چنین گفت: ما بنمایندگی از دو دولت دوستار ایران بیمناکگی این را امر که کشور ایران در پیش میدارد بشما آگاهی میدهم. این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت.

امیدمندیم شما بنام وزیر خارجه همکاران خودتان و مجلسیان را از بیمناکگی این راه آگاه گردانید.

(براون گفته های سفیر روس را بدینسان میآورد: بجان شاه ایمنی نمانده. برای چه مردم نوکران و بستگان او، بویژه امیر بهادر، را که همچون سگ پاسبان نگهداریش میکند، از او دور میگردانند؟! انجمنها از مرز خود گذشته میخواهند شاه را از شاهی بردارند. ما چنین چیزی را نخواهیم بر تافت، و اگر چنین کاری رخ دهد دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکارهای ایران بیازد، و این بهمراهی دولت انگلیس خواهد بود. مینویسد: سپس هم سفیر انگلیس جمله هایی درباره خامی نمایندگان مجلس و بد رفتاری انجمنها گفت).

سفیر مینویسد: چون از آنجا برخاستیم مسیو دوهارتویک گفت: گمان نمیکنم مشیرالدوله سخنان ما را کم و بیش برساند. پس بهتر است از عضدالمک نیز دیداری کنیم میگوید: بخانه عضدالمک رفته در آنجا نیز سخنان خود را رساندیم.

براون در پایان سخن خود مینویسد: پس از رفتن دو سفیر مشیرالدوله بمجلس شتافته پیام ناگواری را که میداشت بممتازالدوله و تقیزاده و مستشارالدوله رسانید، و این دوتن باز پسین، از آنجا که يك توده بیمار بهتر است تا يك توده مرده، باین شدند که در برابر شاه تفنگه و افزار جنگه بکار نبرند.

چنانکه گفتیم این داستان از هر باره شکفت آور است. خود داستان يك نیرنگی از سوی سفیر روس بوده و از اینسوی تقیزاده در باز گفتن به براون بدستبردهایی در آن پرداخته و آنرا دستاویزی برای کارهای خود نشان داده. سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده. زیرا چنانکه راه پورتهای لیاخوف را خواهیم آورد در همین روزها روسیان بهمدستی دربار نقشه بر انداختن مجلس را میکشیدند، و چنانکه در بند سوم راهپورت دوم نوشته گردیده میخواسته اند چنان باشد که آزادخواهان اندیشه ایستادگی را رهاکنند. سفیر انگلیس چون از آن نقشه آگاهی نمیداشته همانا که فریب همکار خود را خورده است. هر چه هست دستاویز دو نماینده در این کوشش، در میان خودشان جلوگیری از پیشرفت آرزوی ظل السلطان میبود که نشست های خانه عضدالمک را بآن درخواست میشارده اند، و جلوگیری از آنرا بایای خود می دانسته اند. لیکن راز نهان همانست که باز نمودیم.

اما تقیزاده چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود، در لندن در نزد براون و دیگران بپرده کشیهای پرداخته و از آنجمله این داستان را با دستبرد باز گفته است. اینکه سفیر روس بگوید... دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکارهای ایران بیازد، که براون از گفته تقیزاده مینویسد، باور کردنی نیست. زیرا گذشته از آنکه چنین سخنی از يك نماینده سیاسی آنها با بسودن

يك نماینده سیاسی دیگر دور است ، اگر چنین سخنی گفته شده بودی ، سفیر انگلیس آن را پنهان نداشته در نامه خود بوزیر خارجه انگلیس اینها را نیز نوشتی .
 آنگاه گفتم که سفیر روس چنین سخنی را گفته آیا ممتازالدوله و تقی‌زاده خرسندی دادندی که تنها با يك بیم دادن آن سفیر دست از مشروطه بردارند ؟ آیا پاسخ نگفتندی ، ما برای نگهداری مشروطه ناگزیریم بد خواهان را از دربار بیرون گردانیم ، آیا دولت روس می خواهد ما بنگهداری مشروطه نکوشیم ؟ ! ، آیا در برابر چنین پاسخی سفیر



پ ۱۲۶

ارشدالدوله (رئیس انجمن مرکزی تهران)

روس چه توانستی کرد ؟ ! .

روسیان اگر خواستندی در کار های درونی ایران دست دارند ، نیکرفتاری با محمدعلی میرزا جلو آنرا نگرفتی ، و اگر نخواستندی و یا نیارستندی بر داشتن محمد علی میرزا از پادشاهی یا بیرون گردانیدن امیر بهادر از دربار هیچ نتیجه بدی را در پی نداشتی .

پس از همه اینها چنانکه نوشتیم این گفتگو روز چهار شنبه سیزدهم خرداد (۳ جمادی الاولی) بوده ، که هنوز محمدعلی میرزا بی‌اغشاه نرفته و با مجلس نبرد آشکاری آغاز نکرده بود ، و چنانکه دیدیم گفتگو درباره بیرون کردن امیر بهادر و دیگران میبوده ؛ و هنوز تمامی از جنگ کردن با محمدعلی میرزا یا نکردن در میان نمی بوده ، پس اینکه براون مینویسد : « تقی‌زاده و مستشارالدوله از آنجا که بگتوده بیمار بهتر است تا بگتوده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بکار نبرند ، چه معنی دارد ؟ ! . . . آیا نه آنست که تقی‌زاده دو داستان را که از هم جداست بهم آمیخته است ؟ ! . . . »

از این نیز بگذریم : چنانکه خواهیم دید پس از رفتن شاه بی‌اغشاه خود تقی‌زاده از گمانی میبود که پافشاری در جنگ کردن مینمود . چیزیکه هست چون روز جنگ فرا رسید از ترس جان از خانه بیرون نیامد و ناشایستی از خود نشان داد . پس چگونه میتوان گفت که از ترس دست یازیدن روسیان بکارهای ایران جنگ نکردن با محمدعلی میرزا را بهتر دانسته است ؟ ! . این خود بدی دیگری از تقی‌زاده است که برای پرده پوشی بناشایستی خود تاریخ را آشفته گردانیده است .